

مطالبی راجع به  
خاورمیانه

صفحه  
۲۰



تبارشناسی و کالبد  
شکافی ایدئولوژی  
نو محافظه کاران  
(بخش دوم)

صفحه  
۲۰



نقش سازمان جاسوسی  
"سیا" در دوره جنگ  
سرد قدیم

صفحه  
۲۰



## شمشیر بوش بدتر از شمشیر داموکلس!

### فراخوان به مردم آزادی خواه و مدافع حقوق بشر در جهان

فراخوان به مردم آزادی خواه و مدافع حقوق  
بشر در جهان (۱)



پروفسور خوزه ماریا سیسون، یکی

بقیه در صفحه ششم

این خواست، باید جنگ، کُشتار میلیونی،  
نابودی زیربنای اقتصادی و دریک کلام  
بربریت را انتظار بکشند! چنین سیاستی  
می‌خواهد زنده‌گی را بر مردمان جهان توام  
با هراس دائمی نموده و مرگ تدریجی را  
بر آنها تحمیل نماید تا بتواند بر جهان آقائی  
کند.

اما اینک ما در عصری زنده‌گی نمی‌کنیم  
که انسانها به آسانی طوق برده‌گی را یا به  
خاطر اعتقادی و یا از طریق زور بپذیرند.  
هم اکنون و بیش از پیش، مردم کشورهای  
تحت سلطه و یا پیرامونی برای مقابله با  
این شمشیرکشی امپریالیستی بلند شده و به  
مبارزه برخاسته‌اند.

بقیه در صفحه دوم

شمشیر داموکلس از نظر تاریخی اشاره  
به وضعی دارد که در آن در میان خوشبختی،  
خطر مرگ بر بالای سر انسانها قرار داشته،  
هر لحظه آنها را تهدید به مرگ می‌کند و  
انسانها در جوئی مملو از خوشبختی و بدون  
اطلاع از مرگ می‌زیند.

اما شمشیر امپریالیسم فراملی‌ها به  
سرکرده‌گی امپریالیسم آمریکا و در راس  
آن بوش جنایتکار، که هم اکنون بر بالاسر  
مردم جهان، مردم خاورمیانه و مشخصا  
مردم ایران قرار گرفته است، شمشیری  
است که در آن از خوشبختی خبری نیست  
و پیامش تنها تسلیم بدون قید و شرط ملت‌ها  
به خواست استعمارگرانه و ستمگرانه‌ی  
امپریالیستی است و در صورت مخالفت با

## چرخش در سیاست آمریکا به سوی "جنگ سرد" در خاورمیانه "جدید" و آینده ایران

در آمد

به عقیده‌ی بخش قابل توجهی از تحلیل  
گران سیاسی که به نحله‌های مسلکی  
مختلف تعلق دارند، هیئت حاکمه‌ی آمریکا  
که در درون آن نماینده‌گان متعلق به جناح  
نومحافظه کاران در حال حاضر دست بالا  
را دارند، یک استراتژی مرحله‌ای جدیدی  
را در یک سال گذشته در خاورمیانه  
"جدید" و "بزرگ" اتخاذ و تعبیه کرده  
است که بررسی جناحهای آن برای شناخت  
بهتر عملکرد نظام جهانی سرمایه و آینده  
خاورمیانه به ویژه ایران، حائز اهمیت است.  
هسته‌ی مرکزی این استراتژی مرحله‌ای از

نظر دیدگاه این پژوهش‌گران، ایجاد و پیشبرد  
"جنگ سرد" جدید نه در سطح جهانی بلکه  
در حیطه‌ی خاورمیانه "جدید" بین آمریکا  
و ایران است. به عقیده‌ی این تحلیل‌گران،  
علت اصلی این چرخش در سیاست خارجی  
آمریکا بدون تردید شکست آمریکا در باتلاق  
جنگ عراق و عواقب ناشی از آن می‌باشد.  
اهم این پی آمدها و تبعات عبارتند از:

۱- کاهش روز افزون موقعیت و مقام  
آمریکا در جهان به عنوان یک ابر قدرت  
"بلامنزاع" نظامی و نزول چشمگیر و بیش  
از پیش اعتبار سیاسی، دیپلماتیک و فرهنگی

بقیه در صفحه سوم

نپال گونج - ۹ سپتامبر ۲۰۰۷: پراچاندا  
صدر حزب کمونیست نپال (مائونیست)،  
طی صحبت با کادرهای حزب گفت که باید  
برای انجام انقلابی دیگر آماده شوند... حدود  
۵۰۰ نفر از رهبران و کادرها و از جمله  
مسئولین مناطق، دبیران، اعضای کمیته‌ها  
و صاحب منصبان در این تجمع شرکت  
داشتند که تا فردا ادامه خواهد داشت.

پراچاندا گفت انقلاب ضروری شده‌است،  
چون که حکومت هنوز هم اجازه‌ی انتخاب  
مجلس موسسان را نداده است. او گفت  
مجلس موسسان تحت فشار برپاشدنی نیست.

بقیه در صفحه هفتم

## چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است!

## شمشیر ... بقیه از صفحه اول

مع الوصف، شمشیربوش چنان آشفته‌گی و عدم اطمینانی را درمورد امنیت مردم جهان به‌وجود آورده‌است که هیچ انسانی نمی‌تواند به آسوده‌گی شبها سربربالش استراحت بگذارد. همین نکته به تنهایی کافی است تا عمق خصومت ورزی نظام سرمایه داری انحصاری با مردم جهان و به ویژه مردم کشورهای پیرامونی را در قرن کنونی نشان دهد.

گرچه اکثر تحلیل‌گران مستقل، دلایلی را به نفع عدم دست زدن دولت آمریکا به جنگ با ایران مطرح ساخته‌اند، اما تحلیل‌گران دیگری اعم از وابسته و یامستقل سخن از بروز جنگی وحشتناک در آینده‌ی نزدیک به میان می‌آورند که جنگ عراق در برابر آن بازیچه‌ای بیش نیست و می‌تواند گسترش خطرناکی بیابد. در این ارتباط به چند اظهار نظر زیر توجه کنیم:

روزنامه‌ی فاینانشیال تایمز در تحلیل روابط ایران و آمریکا می‌نویسد: جورج دابلیو بوش در سخنان جنگ طلبانه و خصمانه اخیر خود ایران را به خاطر قراردادن خاورمیانه تحت سایه‌ی هالوکاست هسته‌ای مقصر خواند (بخوان من به نام تو مشغول ایجاد هالوکاست دیگری هستم)... واشنگتون از طریق معاملات تسلیحاتی در تلاش است به کمک اسرائیل یک محور سنی منطقه‌ای علیه ایران شکل بدهد.

موریس لوموان در لوموند دیپلوماتیک به نقل از کندولیزا رایس وزیر امور خارجه‌ی آمریکا می‌گوید: آمریکا قرار است طی ۱۰ سال آینده ۴۶ میلیارد دلار اسلحه به مصر، عربستان سعودی، کویت، بحرین، قطر، عمان و امارات متحده عربی فروخته و ۳۰ میلیارد دلار اسلحه نیز به اسرائیل بدهد و این علاوه بر قطعنامه‌ی سازمان ملل متحد در ۷ دسامبر ۲۰۰۶ است که به تصویب ۱۵۳ کشور رسید، دایر بر کنترل خرید و فروش اسلحه‌های غیراتمی که تاکنون خارج از موازین قراردادهای بین‌المللی انجام می‌پذیرفتند.

وی می‌افزاید: دادوستد آتش افروزانه‌ی آمریکا در خاورمیانه، به تحریک سوریه و ایران می‌انجامد که هر لحظه قادرند به سوی چین یا روسیه که باتمام قدرت وارد بازار جهانی شده‌اند، روی آورند... هیچ‌گاه تاکنون صنایع تسلیحاتی تا این حد شکوفا نبوده‌است. مخارج تسلیحاتی جهان در سال

۲۰۰۶ می‌بایست به رقم بی‌سابقه ۹،۱۰۹۵۸ میلیارد دلار بالغ باشد (مخارجی که اگر برای کمک به از بین بردن فقر و گرسنگی، مرض و بی‌کاری در جهان صرف شود، جهان می‌تواند تا حدی چهره‌ای انسانی به‌خود بگیرد - رنجبر).

روزنامه‌ی گاردین می‌نویسد: تحلیل‌گران خاورمیانه اعتقاد دارند که تمرکز روبه‌افزایش آمریکا در مقابله با ایران از طریق جنگ غیرمستقیم، خطر بروز جنگ مستقیم در چندماه آینده را تقویت می‌کند.

وینسنت کانیسترارو، رئیس سابق بخش مبارزه با تروریسم سیا که اکنون یک تحلیل‌گر امنیتی است می‌گوید: تصمیم به حمله، چندی پیش گرفته شده است. این حمله در دو مرحله صورت خواهد گرفت. مرحله‌ی اول این است که حتا اگر یک نارنجک دودزای ساخت ایران در عراق پیدا شود، عاملی برای دخالت ایران در آن کشور به حساب می‌آید و آمریکا حمله‌ای تاکتیکی به اهداف نظامی خواهد کرد. مرحله‌ی دوم هم این است که بوش تصمیم گرفته است یک حمله‌ی استراتژیکی علیه تاسیسات هسته‌ای ایران تا قبل از سال آینده انجام دهد.

توماس مک هنری، سرتیپ بازنشسته و معاون اسبق ستاد نیروی هوایی آمریکا روز چهارشنبه ۲۱ شهریور در شبکه تلویزیونی "فوکس" گفت: بمب بسیار سنگینی در اختیار داریم که وزن آن ۱۴ تن است و توان نفوذ و تخریب واقعی دارد. احمدی نژاد در ایران چیزی ندارد که مانع ما را منهدم کنیم... ۶۵ تا ۷۰ فروند هواپیمای "استلس" (نامرئی) و ۴۰۰ فروند جنگنده‌ی معمولی در این بمباران ۴۸ ساعته شرکت خواهند کرد و حدود ۲۵۰۰ هدف که شامل مراکز هسته‌ای، مراکز دفاع ضد هوایی، نیروی دریایی، توان موشکی مرتبط به "شهاب ۳" و بالاخره مراکز فرماندهی ایران می‌شود را دربر خواهد داشت."

البرادعی رئیس آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در ۷ سپتامبر گفت که: حالا صداها به تهدید ایران با بمب و موشک بلند شده‌اند. سخنان شدیداً جنگ طلبانه‌ی اخیر برنارد کوشنر وزیر امور خارجه‌ی فرانسه، جو مسموم موجود را مسموم‌تر ساخته‌است.

اسرائیل طی چند روز اخیر جهت تحریک سوریه و ایران، به برخی اهداف در شمال سوریه حمله‌ی هوایی کرد. هواپیماهای نظامی آمریکا روز جمعه ۲۳ شهریور در کنار مرزهای زمینی خرمشهر پرواز کردند

و تلاش ارتش آمریکا در عراق برای یافتن دلایلی از مداخله‌ی ایران در عراق و کلا تهدیدهای مقامات رسمی و غیر رسمی آمریکا و اسرائیل به حدی است که بیان آنها مثنوی ۷۰ من کاغذ می‌شود.

اما در این جو مسموم، ژنرال دیوید پترائوس فرمانده نیروهای آمریکا در عراق روز چهارشنبه ۱۲ سپتامبر مایوسانه گفت که به‌سختی می‌توان مدرکی عینی برای دخالت ایران و مشارکتش در حمله به نیروهای آمریکایی یافت. و خبرگزاری نووستی هم به نقل از یک کارشناس روسی می‌گوید که آمریکاییها اخباری را در رسانه‌های گروهی خود درباره‌ی حمله به ایران منتشر می‌کنند تا تهران را نرم‌تر کنند.

مع الوصف، با توجه به این که خاورمیانه و مشخصاً خلیج فارس با تمرکز کشتی‌های جنگی آمریکا و ناوهای هواپیمابر آن به پایگاهی نظامی تبدیل شده‌است؛ با توجه به مانورهای نظامی در خلیج فارس و مرزهای خاکی ایران توسط نیروهای آمریکا و متحدین جهانی و منطقه‌ای اش؛ و بالاخره با توجه به تنگ‌تر شدن عرصه به نیروهای متجاوز امپریالیستی در عراق که شکستهای خود را نه ناشی از مقاومت دلیرانه‌ی مردم عراق، بلکه به مداخله‌ی خارجی و مشخصاً ایران نسبت می‌دهند، نمی‌توان احتمال حمله به ایران را نادیده گرفته و برای مقابله با چنین حمله‌ای، پاسیو ماند.

سیاست ابلهانه‌ی دارو دسته‌ی حاکم به رهبری احمدی نژاد در مورد این که چون آمریکا در باتلاق جنگ عراق گیر کرده است به ایران حمله نمی‌کند و توانایی حمله را ندارد، نه تنها برای آمریکا می‌تواند تحریک‌آمیز باشد، بلکه لالائی خواندن درگوش مردم ایران و جهان است. در حالی که امروز کلیه‌ی انسانهای طرف دار صلح و عدم مداخله‌ی کشوری در امور کشورهای دیگر، باید برای مخالفت با جنگ صف متحد جهانی درست کنند تا در صورت حمله آمریکا، متجاوزان آمریکایی این بار منفردتر از زمان حمله به عراق دست به این جنایت تاریخی زده و همراه آن زمینه را برای کندن گور خود فراهم سازند. به علاوه تشدید اختناق در داخل کشور و عدم احترام به حقوق دموکراتیک مردم و سرکوب حرکتهای کارگران و زحمت‌کشان و برپا داشتن چوبه‌های دار و اعدام و به راه انداختن جویهای خون نیز نشان می‌دهد که حاکمان جمهوری اسلامی چیزی از تاریخ نیاموخته و با بلایی که

## خروج بی قید و شرط نیروهای اشغالگر امپریالیستی از خاورمیانه

برسر مردم آورده‌اند، فردا روز در صورت حمله آمریکا باید به شکار انسانها جهت گسیل به میدانهای جنگ بپردازند. ارتجاع اسلامی مصمم است تا با باردیگر جام زهر به سر بکشد و مردم ایران را از شر خود نجات دهد و یا استبداد مذهبی را باحذتی بیشتر بر مردم اعمال نماید. اما این بار تاریخ مهلت این کار را نداده و مردم بساط جمهوری اسلامی را بر خواهند چید.

این درست است که امپریالیسم آمریکا در وضعیت بحرانی به سر می برد. ولی این امپریالیسم متجاوز در شرایطی که خطر شکست کامل سیاستهای خود و هم راه با آن خطر از دست دادن هژمونی اش را در جهان می بیند و این که سابقه‌ی کابوئی آن در قرنهای گذشته شناخته شده‌است، در آخرین لحظه قادر است دست به ماجراجویی خطرناک دیگری بزند که ابعاد آن حتا فراتر از ایران رفته و تمامی مردم جهان را به گرداب مخوف جنگی جهانی بکشاند. در این زمینه تحریکات صهیونیستها در آمریکا و دولت اسرائیل را نباید نادیده گرفت که نفوذ قابل توجهی بر سیاست ریزان کاخ سفید دارند.

اگر در مراکز فرماندهی سیاسی - نظامی آمریکا افراد منطقی نشسته و اوضاع جهان را واقع‌بینانه‌تر تحلیل می کردند، ماجراجویی‌هایی نظیر حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و متعاقب آن حمله به افغانستان و عراق، پیش نمی آمد.

در شرایطی که اینان شمشیر را از روبسته‌اند - شمشیری که به مراتب بدتر و خطرناکتر از شمشیر داموکلس است - سازمان دادن مقاومتی جهانی در برابر این گستاخی، زمینه ساز غلبه بر امپریالیسم و نهایتا سپردن آن به گورستان تاریخ می باشد. امپریالیسم با داس مرگ پیوسته به سراغ ملل ستمدیده‌ی جهان رفته است و هرگونه انتظار آزادی بخش داشتن از آن، خیانت به بشریت آزاده و مترقی است.

لذا شعار: خروج بی قید و شرط و فوری ارتشهای متجاوز امپریالیستی از خاورمیانه، آفریقا و بقیه‌ی مناطق باید در سرتاسر جهان طنین انداز شود و میلیاردها مردم جهان به گرد آن جمع شده و به دفاع از صلح در جهان برخیزند و در صورت بروز یا ادامه‌ی جنگهای تجاوزکارانه، باتمام وجود و از هر امکانی علیه ادامه‌ی آنها کمک بگیرند.

تنها در چنین صورتی است که شمشیر بوش و امثالهم سریعاً زنگ زده و به‌پودر تبدیل خواهد شد. در غیر این صورت باید بر شمار یک میلیون کشته شده در عراق، دهها و شاید صدها میلیون کشته‌ی دیگر را افزود. مردم

جهان چنین سناریوی سیاهی را هرگز پذیرا نخواهند شد.

در چنین شرایطی، کمونیستهای ایران و جهان باید در پیشاپیش کلیه‌ی مخالفان جنگ در صف مستقلی حرکت کرده و در صورت بروز جنگ با تمام وجود برای درهم شکستن تهاجمات امپریالیستی مبارزه کرده و راه را برای سرنگونی امپریالیسم و کلیه‌ی طبقات ارتجاعی و استبدادی در کشورهای خودی فراهم آورند.

### چرخش بقیه از صفحه اول

آن در اذهان و افکار عمومی بین المللی و لاجرم تشدید تضادهای متعدد بین آمریکا و قدرت های دیگر جهانی و منطقه ای .

۲- افزایش بیش از پیش بی اعتمادی و عدم اطمینان اقشار مختلف مردم در آمریکا نسبت به سیاست های داخلی و خارجی هیئت حاکمه‌ی آمریکا به ویژه نسبت به کاخ سفید و کنگره‌ی آمریکا و لاجرم تشدید تضادهای موجود در داخل جناح های سرمایه داری کلان در درون حاکمیت.

۳- رشد و گسترش مبارزات توده های مردم در سراسر جهان از ونزوئلا، بولیوی و اکوادور در آمریکای لاتین گرفته تا کشورهای اروپائی، آفریقائی و آسیائی علیه قدر قدرتی و سیاست های مداخله گرایانه و نظامی گری های آمریکا در اکناف جهان.

به هر رو اگر ارزیابی این پژوهش گران و تحلیل گران از اوضاع مشخص خاورمیانه و چرخش در سیاست خارجی آمریکا مبنی بر تنظیم و تعبیه‌ی "جنگ سرد" جدید مناسب و مشخص و قابل تأمل باشد که من فکر می کنم هست، در نتیجه خیلی امکان دارد که گزینه‌ی حمله‌ی نظامی آمریکا به ایران نه تنها در پروژه‌ی آمریکای نومحافظه کاران به تعویق انداخته شده است، بلکه احتمال دارد برای حتی یک مرحله ای تاریخی از برنامه‌ی امپریالیستی آمریکا حذف شده باشد.

در این نوشته بعد از اشاره‌ی مختصر به تفاوت های چشمگیر بین برپائی "جنگ سرد" جدید در خاورمیانه و " جنگ سرد " قدیم که در سطح جهانی توسط آمریکا به پیش برده شد، به بررسی ویژه‌گی ها و مولفه های "جنگ سرد" جدید در خاورمیانه خواهیم پرداخت.

تفاوت های قابل تأمل

آماده‌سازی "جنگ سرد" جدید در خاورمیانه که در عرض یک سال گذشته از طرف هیئت

حاکمه‌ی آمریکا اتخاذ گشته است، رابطه ای تنگاتنگ با تاریخ رشد و توسعه میلیتاریسم و پدیده امپریالیسم آمریکا در صد سال گذشته دارد. این سیاست جدید با پروژه‌ی دوره "جنگ سرد" قدیم که آمریکا نزدیک به چهل و چهار سال (۱۹۴۷-۱۹۹۱) بر مردم جهان اعمال گشت، دارای تفاوت هایی است که در این جا به بخشی از آن ها اشاره می شود.

اتخاذ سیاست و عملکرد آن "جنگ سرد" یک پروژه‌ی جهانی بود که آمریکا آن را در اکناف جهان، به ویژه در مناطق استراتژیکی، پیاده کرد. در صورتی که اتخاذ سیاست "جنگ سرد" جدید فقط محدود به خاورمیانه "بزرگ" و یا "جدید" است که بخشی از جهان را در بر می گیرد.

توسل و استفاده از حربه هائی چون " مبارزه علیه کمونیزم بین المللی" و جلوگیری از گسترش "نفوذ" اتحاد جماهیر شوروی به وسیله هیئت حاکمه آمریکا برای سراسر جهان تنظیم گشته و پیاده شد. در صورتی که حربه های فعلی مثل مبارزه علیه " تروریسم بین المللی"، " جهادیسیم" و اسلام " میلیتانت" عمدتاً محدود به خاورمیانه‌ی بزرگ و مناطق هم جوار آن است و مثلاً در کشورهای آمریکای لاتین و جنوب و مرکز آفریقا به هیچ وجه کارایی نداشته و لذا مورد استفاده نیز قرار نمی گیرند.

" جنگ سرد " قدیم و تبلیغ آن توسط ایده‌نولوگ های نظام سرمایه مثل هانس مورگنستا و جورج کنان و شاگردان وفادار آنان (هنری کیسینجر، زبیق بریژینسکی و ....) در متن و بطن سیاست های جناح " محافظه کاران رئالیست"، (توازن قوا، " منافع ملی" و " حوزه نفوذ" بلوک شرق و غرب) و سیاست های " همه جانبه" و " بازدارنده هسته ای" جناح "انترناسیونالیست های لیبرال" و بالاخره احترام فرمایشی و قراردادی به مرز و بوم کشورها و سازمان ملل متحد به پیش برده می شود. در صورتی که اتخاذ سیاست ایجاد " جنگ سرد" جدید بر اساس اندیشه های نو محافظه کارانه ای چون "پایان تاریخ"، " برخورد تمدن ها"، " حق طبیعی" آمریکا، رد نهاد های بین المللی و تبلیغ علیه "مهندس اجتماعی" (رد هر نوع اتخاذ برنامه های رفاهی از طرف دولت) بنا گشته است.

در دوره‌ی " جنگ سرد" قدیم، سرکرده ی کشورهای " پشت پرده‌ی آهنین" از دید محدثین "جنگ سرد"، اتحاد جماهیر شوروی بود که بعد ها



در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰، زمانی که نتوانکها در دستگاه های دولتی رانلد ریگان رئیس جمهور آمریکا به مقامات مهم دولتی منصوب گشتند، به اسم "امپراطوری شرارت" معروف گشت. از دیدگاه معماران "جنگ سرد" قدیم، اجزاء مختلف کشورهای "پشت پرده‌ی آهنین" و یا "بلوک شرق" به غیر از شوروی، عبارت بودند از: چین توده‌ای، کشورهای اروپای شرقی، کره شمالی، ویتنام، مغولستان، لائوس، کامبوج، کوبا و ...

در ساختمان "جنگ سرد" جدید که بر خلاف "جنگ سرد" قدیم محلی و منطقه ای است و نه جهانی، سرکرده‌ی کشورهای "پشت پرده‌ی سبز"، جمهوری اسلامی ایران است که در سطح منطقه‌ی "خاورمیانه جدید" عمل می کند و از دید نو محافظه کاران (که در آغاز سال ۲۰۰۲ آن را به اسم یکی از سه عضو "محور شرارت" موسوم ساختند) رهبر "هلال شیعه" محسوب می شود و دیگر اجزاء "هلال شیعه" را در منطقه‌ی "خاورمیانه‌ی جدید" رهبری می کند. اجزاء دیگر "هلال شیعه" که در فرهنگ نو محافظه کاران بر اساس مدل "بلوک شرق" منتها در سطح منطقه ای و نه جهانی ساخته شده و در "پشت پرده سبز" قرار دارند به غیر از خود دولت جمهوری اسلامی، عبارتند از: سوریه، حزب الله لبنان، حماس در نوار غزه و شیعیان ساکن کشورهای عراق، پاکستان، بحرین، عربستان سعودی و ... انگاشت موجودیت "هلال شیعه"، ترکیب بندی اجزاء آن، و دیگر مفاهیمی چون "جهادیسلم"، اسلام "میلیتانت" ("اسلامیسم") و "تروریسم بین المللی" در بحبوحه‌ی رشد و توسعه‌ی "جنگ سرد" جدید در خاورمیانه مثل انگاشت های "بلوک شرق"، ترکیب بندی اجزاء آن در "پشت پرده‌ی آهنین"، و مفاهیمی چون "کمونیسم بین المللی"، گسترش "نفوذ شوروی" و "خطر کمونیسم" در دوره‌ی "جنگ سرد" قدیم در سطح جهان نه تنها با واقعیت های عینی و زمینی کوچکترین سنخیت و مطابقتی ندارند بلکه به غایت مثل تقسیم بندی جهان به "بلوک شرق" و غرب در سالهای بعد از جنگ جهانی دوم، یک جناح بندی کاذب و تحریف شده است. در این نوشته پیش از این که به تحلیل و تشریح "جنگ سرد" جدید در خاورمیانه جدید و مضامین مربوط به آن ("هلال شیعه"، "تروریسم بین المللی" و ...) بپردازیم، نگاهی اجمالی به ریشه ها و علل ایجاد ساختمان "جنگ سرد" قدیم می اندازیم. تعمیق دانش ما از مؤلفه ها و ویژگی های "جنگ سرد" قدیم که با فراز و نشیب های

خود نزدیک به چهل و چهار سال (۱۹۴۷-۱۹۹۱) طول کشید و موجب خسارات و تلفات شدیدی در زندگی بشریت زحمت کش گشت (که بعضی از پژوهشگران مقدار آن را بیشتر از جمع کل خسارات و تلفات جنگ های جهانی اول و دوم تخمین زده‌اند) به تحلیل و آینده نگری ما در مورد اوضاع مشخص خاورمیانه و آینده ایران کمک فراوان خواهد کرد. به قول محمد علی قوسی (فرزانه) و رفقای همکارش با استفاده از مترسک ها و لولو خورخوره هائی چون "کمونیسم بین المللی" تلاش می کردند که با کشیدن یک "پرده‌ی آهنین" کاذب و تقسیم جهان به دو بخش مصنوعی "بلوک شرق" و "بلوک غرب"، "اروپای شرقی" و "اروپای غربی"، مردم جهان به ویژه اقشار مختلف نیروها و سازمانهای سیاسی بینابینی را به سوی حمایت از سیاست های سیطره جویانه و مداخله گرایانه‌ی آمریکا بکشاند. لذا آمریکا با استفاده از "خطر کمونیسم بین المللی" و با توسل به جنگ های غیر مستقیم "وکالتی" توانست با پیش بردن دو جنگ تمام عیار (جنگ کره ۱۹۵۰-۱۹۵۴ و جنگ ویتنام ۱۹۶۲-۱۹۷۴) هژمونی و حضور نظامی و سیاسی خود را در کشورهای آسیای جنوب شرقی و شرق آسیا بسط و مستحکم سازد. در واقع امروز بیشتر از هر زمانی در گذشته با دسترسی به مدارک و اسناد دولتی که در دوره چهل و چهار ساله "جنگ سرد"، پژوهشگران متعدد و متعلق به نحله های متنوع مسلکی و سیاسی بر آن هستند که نه تنها "جنگ سرد"، "پرده‌ی آهنین" و "بلوک" های شرق و غرب یک سری او هام و بخشی از توهمات بودند که ایده‌نولوگ های نظام جهانی سرمایه در اذهان عمومی بین المللی به ویژه در بین دولتها و نیروهای سیاسی بین المللی، ایجاد کرده بودند، بلکه "خطر کمونیسم بین المللی" و گسترش اتحاد جماهیر شوروی نیز سرباهای ذهنی بیش نبوده (که هیئت حاکمه آمریکا در اذهان جهانیان به وجود آورده بود که با گسترش سیاست های نظامی گری خود هژمونی خود را در جهان به ویژه در کشور های جهان سوم بسط دهد) و با واقعیت های عینی و زمینی در تضاد آشکار بودند. بدون تردید در آن زمان کشورهائی در جهان بودند که در آنها احزاب کمونیست در حاکمیت قرار داشتند مانند شوروی، چین، لهستان، کره شمالی، ویتنام شمالی و .... ولی این کشورها و احزاب حاکم در آنها نه تنها در سازمانی که همبستگی بین المللی آن ها را به نمایش بگذارد، متشکل نبودند بلکه امروز قطعاً احتمال داده می شود که

نبود آن سازمان بین المللی - انترناسیونال کمونیستی- می تواند یکی از عوامل فروپاشی و تجزیه کشورهای شوروی و اروپای شرقی از یک سو و چرخش به راست و پیشروی در راه سرمایه داری در چین باشد. به عبارت دیگر، "کمونیسم بین المللی" وجود نداشته که تازه "خطر" هم محسوب گردد. اشاره به چندین واقعه مهم تاریخی در سال های ۱۹۴۸-۱۹۵۴ (یعنی مرحله اوجگیری تبلیغات پرهیاهوی "جنگ سرد" در جهان علیه کمونیست ها و سرکوب گری های ماکارتیسم در آمریکا) به خوبی نشان می دهد که کشورهائی که در آنها احزاب کمونیست بر سر کار بودند به طور قابل ملاحظه ای مستقل از یک مرکزیت بین المللی عمل می کردند:

۱- در سال های ۱۹۴۸-۱۹۵۲ کشور یوگوسلاوی تحت رهبری تیتو از جنبش کمونیستی بریده و در دهه‌ی بعد به تدریج بعد از شرکت در "کنفرانس باندونگ" (۱۹۵۵) به عضویت رهبری "کشورهای غیر متعهد" پیوست.

۲- در سال ۱۹۵۰، کیم ایل سونگ (رهبر حزب کمونیست کره و رهبر دولت کره شمالی) بدون تشویق و یا رضایت دولت ها و احزاب شوروی و چین وارد جنگ با کره جنوبی گشت. دولت شوروی در سال ۱۹۵۱، زمانی از نظر تسلیحاتی به کمک کره شمالی شتافت که آمریکا با پیاده ساختن نیم میلیون سرباز آمریکائی و موتلفینش جنگ تمام عیاری را علیه کره شمالی آغاز کرد. شایان توجه است که چین توده‌ای زمانی وارد جنگ کره شد که دولت آمریکا و تعدادی از ارتشیان عالی‌رتبه‌ی آمریکا مثل ژنرال مک آرتور اعلام کردند که ابعاد جنگ کره را به داخل خاک چین نیز گسترش خواهند داد.

۳- بر خلاف تبلیغات پرهیاهوی ایده‌نولوگ های آمریکائی دایر بر این که در جنگ ویتنام، آمریکا برای بقای آزادی و دموکراسی در جهان می جنگید تا با جلوگیری از خطر گسترش کمونیسم به کشورهای آسیا، بقای دموکراسی و آزادی را در جهان تضمین سازد، جنگ ویتنام که دوازده سال طول کشید و به کشورهای کامبوج و لائوس نیز سرایت کرد تلاش آمریکا در جهت سرکوب جنبش رهائی بخش مردم ویتنام برای استقلال و آزادی از اسارت و وابستگی به کشورهای امپریالیستی ژاپن (۱۹۴۰-۱۹۴۵)، فرانسه (۱۹۴۵-۱۹۵۴) و آمریکا (۱۹۶۲-۱۹۷۲) بود. مبارزات مردم ویتنام تحت رهبری هوشی مین، قام وان دونگ و ژنرال جی‌آپ، ریشه در تلاش مردم ویتنام برای آزادی

و استقلال داشت و نه "خطر کمونیزم بین المللی" که از آن دولت های جانسون و نیکسون به عنوان یک لولو خور خوره استفاده کرده و با ایجاد رعب و هراس در بین مردم، موفق شدند که با قتل عام نزدیک به یک میلیون کمونیست و دیگر نیروهای برابری طلب و ملی گرا در اندونزی و سرنگونی دولت ملی احمد سوکارنو در سال ۱۹۶۵، بر ذخایر نفتی آن کشور که چهارمین کشور نفت خیز در داخل سازمان اوپک بوده و هست، سلطه یابند. دولتیان آمریکائی در رسیدن به اهداف استراتژیکی جهانی خود، فقط به جنگهای غیرمستقیم وکالتی، که در آنها هیچ وقت دو ابر قدرت نظامی جهان شوروی و آمریکا در مقابل هم درگیری نظامی پیدا نکردند، اکتفا نکردند. آنها در رسیدن به منویات امپراطوری خود به گزینه های دیگری مثل کودتا، اشتعال جنگ های داخلی، اشاعه ای افکار و بینش های ضد کمونیستی و ضد برابری (به وسیله سازمان جاسوسی "سیا") را در سراسر جهان در دوره "جنگ سرد" به کار بردند که بررسی آنها در یک دورنمای تاریخی و عطف به گذشته به شناسائی ما از چند و چون سیاست فعلی آمریکا-توسل به اشتعال "جنگ سرد" در خاورمیانه کمک های موثری می کند. (برای اطلاع بیشتر به مقاله دیگر در همین شماره در رابطه با نقش "سیا" رجوع کنید).

مداخله گری در امور داخلی کشورهای جهان به ویژه کشورهای جهان سوم، از طریق کودتاهای "درباری" و نظامی، یکی از گزینه های اصلی هیئت حاکمه آمریکا در دوره "جنگ سرد" بود. تعداد بی شماری از مورخین سیاسی دنیای معاصر بر آن هستند که اولین کودتای مهم و موفق آمریکا در دوره "جنگ سرد" که بعد ها پیروزی آن قدم مؤثری در پیشبرد استراتژی جهانی آمریکا محسوب گشت، کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ (۱۹ اوت ۱۹۵۳) و سرنگونی دولت ملی مصدق در ایران بود.

این واقعیتی است غیر قابل انکار که تعدادی از رهبران جبهه ملی (آیت الله ابوالقاسم کاشانی، دکتر مظفر بقائی، حسن مکی و ....) به خواست و عنایت آمریکا (و نه صرفا به خاطر ترس و هراس از "خطر گسترش کمونیزم" در ایران)، به تدریج در بهار سال ۱۳۳۲ از دولت ملی مصدق انشعاب کرده و با دربار، ارتشیان عالی رتبه و ملاکین کلان به پای همکاری در سرنگونی دولت ملی شتافتند. مضافا،

این امر نیز مبرهن است که رهبری حزب توده نیز به خاطر رعایت بعضی ملاحظات بین المللی (وابستگی به حزب و دولت شوروی) در آستانه ی کودتا با بی عملی و ناکارانی خود نتوانست و یا نخواست در مقابل کودتا دست به یک مقاومت (که قابلیت آن را چه از نظر سیاسی و تشکیلاتی و چه از نظر نظامی دارا بود) به زند. ولی آنچه که مهم تر به نظر می رسد این واقعیت است که آمریکا در ماه های پرتلاطم پیش از کودتا، موفق شد با استفاده از لولو خور خوره ی "خطر گسترش کمونیزم" نیروهای بینابینی را در ایران به سوی خود جلب کرده و افکار عمومی جهانی را به ویژه در آمریکا و اروپا به پذیرش "اجتناب ناپذیر" کودتای نظامی و نگهداری و حفظ ایران از نیافتادن به پشت "پرده ی آهنین" کاذب آماده سازد.

هدف آمریکا از کودتا در ایران جلوگیری از نفوذ و "گسترش خطر کمونیزم" در ایران و خاورمیانه نبود. گزارشات و اسناد سازمان جاسوسی و امنیتی "سیا" که اخیرا بعد از گذشت پنجاه و اندی سال در دسترس عموم از طرف خود "سیا" قرار گرفته اند، حاکیست که در آن روزگاران به ویژه از ماه مارس تا اوت ۱۹۵۳ (از زمان درگذشت استالین تا وقوع کودتای ۲۸ مرداد)، رهبران حزب و دولت شوروی نه تنها کوچکترین نیت و برنامه ای جهت گسترش کمونیزم در خارج از شوروی نداشتند بلکه در داخل خود شوروی درگیر رقابت های شدیدی حتی خونین بر سر رهبری و جانشینی استالین بین خود بودند.

هدف آمریکا از کودتای ۲۸ مرداد، پایان دادن به تلاش مردم ایران در سالهای بعد از جنگ جهانی دوم در جهت گسست از مدار نظام جهانی سرمایه از یک سو و از اعمال سلطه ی بلامنازع و انحصاری آمریکا بر منابع نفتی ایران از طریق تضعیف نقش و موقعیت انگلستان در حوزه های نفتی ایران و دیگر کشورهای خاورمیانه از سوی دیگر بود. به عبارت دیگر، آمریکا نه تنها با استفاده موفقیت آمیز از مترسک های "پشت پرده ی آهنین" و "خطر گسترش کمونیزم" با مداخلات و نظامی گری های خود به تاراج منابع طبیعی و انسانی کشورهای جهان سوم شدت بخشید، بلکه به تدریج سرکرده گی خود را در "بلوک غرب" با تضعیف موقعیت و نقش رقبای امپریالیست خود- مثل انگلستان در خاورمیانه و شبه قاره هند و فرانسه در هندوچین و آفریقای غربی و هلند در اندونزی و بلژیک در کنگو- اعمال و تثبیت ساخت.

آمریکا سلطه ی خود را بر منابع طبیعی نیمکره ی غربی (آمریکای لاتین و جزایر کارائیب) از طریق جنگ و کودتا تضمین

ساخته و به شکرانه ی عمل کردهای "دکترین مونرو" کلیه ی آن منطقه را به "حیاط خلوت" امپراتوری خود تبدیل ساخته بود. در دوره ی "جنگ سرد"، آمریکا در جهت افزایش درجه ی دست رسی به منابع خاورمیانه را در دستور کار خود قرار داد. اندیشه ی "دسترسی به منابع" که در گزارشی از طرف وزارت امور خارجه تحت نام "سیاست نفتی ممالک متحده" در آوریل ۱۹۴۴ تهیه گشته بود، بعد از پایان جنگ جهانی دوم و آغاز دوره ی "جنگ سرد"، توسط هیئت حاکمه ی آمریکا به مرحله ی اجرا گذاشته شد. این سیاست بر آن بود که از طریق توسعه ی "اصل سیاست درهای باز"، ممالک متحده تلاش خواهد کرد "دسترسی عادلانه" به منابع طبیعی در دیگر نقاط جهان داشته باشد. بر اساس این سیاست، آمریکا موفق شد که بعد از تضعیف موقعیت انگلستان در ایران، در عرض یک سال بعد از کودتای ۲۸ مرداد، موقعیت برتر خود را تضمین سازد.

بعد از کودتا، نزدیک به یک سال انگلستان هنوز در کنترل بر نفت ایران دست بالا را داشت ولی آمریکا در سال ۱۹۵۴ با تشکیل کنسرسیوم نفت، به هژمونی نفتی انگلستان در ایران خاتمه داده و بعد از آن به تدریج کمپانی های نفت آمریکا موقعیت متوفقی را در دسترسی به منابع نفتی ایران کسب کردند.

در دوره "جنگ سرد" الگو و مدل موفقیت آمیز کودتای ۲۸ مرداد توسط ایده ثولوگ های نظام جهانی مثل داندل و پلیر در کتاب های دستی شرح و تدوین گشته و برای استفاده در اختیار کودتاچیان نظام در مناطق مختلف جهان قرار گرفت. این مدل که به نام "مأموریت ایجکس" در محافل امنیتی و جاسوسی معروف گشت، در طول بیست سال بعد از کودتای ۲۸ مرداد (از ۱۹۵۳-۱۹۷۳) به کار گرفته شده و توسط کودتاچیان در کشورهای مهم جهان پیاده گشت. تعدادی از این کشورها که آمریکا موفق شد در آن ها به بهانه مبارزه علیه "کمونیزم بین المللی" و جلوگیری از "گسترش نفوذ شوروی" کودتاهای مدل "ایجکس" را آماده و پیاده سازد، عبارت بودند از: گواتمالا (۱۹۵۴)، پاکستان و تایلند (۱۹۵۸)، کنگو (۱۹۶۰)، لائوس (۱۹۶۱)، جمهوری دومینیک (۱۹۶۲)، عراق (۱۹۶۳)، یونان (۱۹۶۴)، غنا و اندونزی (۱۹۶۵)، فیلیپین (۱۹۶۹)، کامبوج (۱۹۷۰) و بالاخره شیلی (۱۹۷۳). بعد از فاجعه دردناک کودتای یازده سپتامبر ۱۹۷۳ در شیلی و قتل سالوادور آلنده رئیس جمهور سوسیالیست شیلی،

هیئت حاکمه ی آمریکا بعد از مدت

حزب رنجبران ایران - ۲۰۰۷/۹/۱۰

(۱) - باخبر شدیم که رفیق سیسون به دنبال اعتراضات گسترده‌ی احزاب کمونیست و سازمانهای دموکراتیک جهان، موقتاً آزاد شده، ولی وضع پناهنده‌گی وی کماکان معلق است و با توجه به این که دولت هلند در سیاست جهانی اش به‌میزان زیادی دنبال‌مرو دولت آمریکا است، بنابراین خطر



اخراج رفیق سیسون و یا تحویل دادن آن به رژیم فیلیپین را نباید نادیده گرفته و روی درخواست پذیرش تقاضای پناهنده‌گی وی از دولت هلند، مصرانه پافشاری کرد.

برای مشاهده پیام تشکر و همبسته‌گی مبارزاتی رفیق خوزه ماریا سیسون پایه‌گذار و رهبر حزب کمونیست فیلیپین لطفاً به صفحه ۱۹ مراجعه فرمائید

نزدیک به سی سال (تا سال ۲۰۰۲): هلند نیز با بوش هم‌آوا شد. تمامی اتهامات از تنظیم، آماده سازی و پیاده کردن کودتاهاى مدل ایجکس در کشورهای جهان سوم برداشته و برای پیشبرد منویات جهانی خود الگوهای جدید مداخله ای را طرح و تنظیم کرد که عبارت بودند از:

۱- حمله های نظامی مستقیم (مثل حمله به گرانادا در کارائیب در سال ۱۹۸۳، حمله به پاناما و آفریقا در ۱۹۹۵، حمله به هائیتی در ۱۹۹۸، حمله به افغانستان در ۲۰۰۱ و بالاخره حمله به عراق در ۲۰۰۳).

۲- توسعه و شیوع انقلابات مختلف رنگین (مخملی، نارنجی و ..... ) در کشورهای سابق "بلوک شرق" (لهستان، چکسلواکی، بلغارستان، صربستان و ....) و در جمهوری های سابق شوروی (گرجستان، اوکراین و ....)

۳- اشتعال و حمایت از جنگ های داخلی در کشورهای مثل یوگسلاوی سابق، راندا، بروندي، تیمور شرقی، کنگو (کین شاسا)، سیرالئون، لیبیریا و ....

ادامه دارد

ن.ناظمی - مرداد ۱۳۸۶



فراخوان... بقیه از صفحه اول

از بنیان‌گذاران حزب کمونیست فیلیپین در ۲۶ دسامبر ۱۹۶۸، بار دیگر به دنبال توطئه‌ی مشترک دولتهای فیلیپین، ایالات متحده آمریکا و هلند، در ۲۸ اوت ۲۰۰۷ و به بهانه‌ای واهی توسط پلیس هلند در شهر اوتریخ توقیف شد.

رفیق سیسون از سال ۱۹۷۷ تا سال ۱۹۸۶ ، توسط رژیم فاشیستی مارکوس به زندان انداخته شده و مورد شکنجه های روحی و جسمی قرار گرفت.

پس از سقوط رژیم مارکوس، رژیم آکینو در سپتامبر ۱۹۸۸ پاسپورت او را گرفت و وی در اکتبر ۱۹۸۸ مجبور به تقاضای پناهنده‌گی از کشور هلند گردید.

رفیق سیسون به طور مستمر در سالهای ۱۹۸۸، ۱۹۹۱، ۲۰۰۳ و ۲۰۰۶ مورد اتهامات پی در پی قرار گرفته و در ۱۲ اوت ۲۰۰۲ رژیم جنایتکار و تروریست جورج دابلیو بوش او را "تروریست" خواند و دولت

حقوق بشر محاکمه و مجازات بشود. حزب رنجبران ایران به این عمل غیر انسانی و غیرقانونی دولت هلند شدیداً اعتراض کرده و آزادی فوری و بدون قید و شرط رفیق سیسون و قطع اذیت و آزار وی و پذیرفتن تقاضای پناهنده‌گی اش بعد از گذشت ۲۰ سال را خواستار است و از تمام آزادی خواهان و مدافعان حقوق بشری خواهد تا صدای اعتراض خود را علیه این عمل ضدانسانی دولت هلند بلندکنند.

افشای جنگ افروزان و تدارک برای مقابله با آنها تنها راه مبارزه است



انقلابی دیگر .. بقیه از صفحه اول

به نقل از نیپال نیوز: حزب کمونیست نیپال (مائونیست)، بعد از اینکه مذاکرات رهبران هشت حزب متلفه به بن بست رسید، تصمیم گرفت که از دولت کناره گیری کند. هر چهار نفر وزیران مائونیست، کریشنا بهادر مهارا، دو گورونگ، هسیلا یامی، و خدگا بیشوکارما، در ساعت ۱۲:۳۰ بعد از ظهر امروز (سه شنبه، ۱۸ سپتامبر) با اعلام استعفای خود بلواتر را ترک نمودند.

بیش از این نخست وزیر نیپال کورالا، هر دو خواست کلیدی مائونیستها را رد نموده بود. این دو خواست که قبل از بوجود آمدن دولت موقت فعلی به توافق رسمی هشت حزب تشکیل دهنده دولت فعلی موقت رسیده بود، عبارت بودند از براندازی نظام سلطنتی، اعلام جمهوری و شرکت مساوی (به نسبت جمعیت) نمایندگان در انتخابات.

در عین حال مائونیستها تظاهرات سراسری را از امروز (سه شنبه) در نیپال اعلام نمودند.

بابورام بهاتری یکی از رهبران بلند پایه حزب کمونیست نیپال (مائونیست) در یک تجمع توده ای در کاتماندو، دلایل کناره گیری این حزب از دولت موقت را اعلام نمود. و گفت:

"کوشش ما برای رسیدن به جمهوری از طریق پارلمان با شکست روبرو شد. و اینک ما جمهوری را از طریق خیابانها اعلام خواهیم نمود. بنابراین، ما تصمیم گرفته ایم که به میان مردم بیانیم."

ایشان همچنین خاطر نشان کرد که شرایط و نکات قانونی و تاریخ برگزاری انتخابات که بوسیله کمیسیون انتخابات اعلام شده است دیگر بوسیله مائونیستها قابل قبول نمی باشد. ما مبارزه خود را به خاطر یک انتخابات واقعی و نه یک چنین نمایشنامه ریاکارانه ای، به پیش خواهیم برد."

دکتر بابورام هشدار داد که "بیگانگان" نباید سعی کنند که مردم نیپال را تحت فشار قرار دهند و یا خواست خود را به آنها دیکته نمایند. " آنها (مردم نیپال) باید

افزود برپائی انتخابات در یک چنین وضعی برای مردم خطرناک است. انتخابات مجلس موسسان تنها زمانی می تواند صورت بگیرد که حکومت با پیشنهاد ۲۲ ماده ای حزب موافقت کند. ۷ حزب بایستی شیدیدا برای ایجاد جو مناسب انتخابات کارکنند. برقراری انتخابات در شرایط کنونی تنها یک حیلگیری است. انتخابات مجلس موسسان باید حقیقتا تاریخی و بهیاد ماندنی باشد.



پراچاندا گفت که حزب کمونیست نیپال (مائونیست) کنفرانس میزگردی از کلیه نیروهای چپ در ۱۱ سپتامبر را تدارک می بیند و تلاش خواهد کرد تا کمیته ای مبارزاتی متشکل از مائونیستها و نیروهای چپ برای هدایت انقلاب تشکیل شود. در صحبتی با رسانه ها در فرودگاه نیپال گونج، قبل از برگشت به کاتماندو،

پراچاندا با رد ضرورت به کارگیری ارتش در جریان انتخابات گفت که اگر تدارک امنیتی قدری بیشتر شود، این کافی است و تاکید کرد که ارتش آزادی بخش خلق مائونیستی بایستی در جریان انتخابات، در هر جایی که ارتش نیپال باشد، حضور داشته باشد.

پراچاندا گفت که حزب کمونیست نیپال (مائونیست) روی مواضع خود قاطعانه پافشاری می کند و آن این که کشور قبل از انتخابات مجلس موسسان جمهوری اعلام شود. وی با اشاره به شایعات اخیر در کاتماندو گفت که این نشان می دهد که جو برای انتخابات آماده نیست. او از تصمیم حزب کنگره نیپال در مورد ایجاد جمهوری دموکراتیک فدرال تمجید کرد و افزود که این مطمئن برای ایجاد وضعیت مناسب جهت انتخابات مفید می باشد. در عین حال یک منبع اطلاعاتی حزب مائونیست گفت که پراچاندا، مدهاوکومار نیپال دبیر اول حزب کمونیست نیپال و اکتاندر دبیرو اول حزب پراکاش در مورد یافتن مدل ایده آل یک جمهوری طی صحبت های اخیرشان به بحث نشسته اند.

حزب کمونیست نیپال (مائونیست) از دولت کناره گیری کرد.

پراچاندا تکرار کرد که امکان انتخابات مجلس موسسان از بین رفته است. حکومت اجازه ی فراهم کردن این انتخابات را نداد. در نتیجه من به حزبم رهنمود دادم که آماده انقلاب دیگری بشود. او گفت که جو برای انجام انتخابات مجلس موسسان نامناسب است و

**بجز نوشته هایی که با امضای تحریریه منتشر می گردد و بیانگر نظرات حزب رنجبران ایران می باشد، دیگر نوشته های مندرج در نشریه رنجبر به امضا های فردی است و مسئولیت آنها با نویسندگانشان می باشد.**

## مروری کوتاه به برخی مقولات تاریخی، سیاسی از دیدگاه کمونیسم علمی (۲)

تا اندازه‌ای به آنارشیسم شباهت دارد... و در کلیه نکات اساسی برخلاف شرایط و مقتضیات مبارزه‌ی متین طبقاتی پرولتاریا رفتار می‌کند... آنارشیسم اغلب یک نوع کيفر در مقابل معاصی اپورتونیستی (راست) جنبش کارگری بوده است." (۲)

مائوتسه دون در بررسی شیوه‌ی تفکر اپورتونیستها، می‌گوید:

« اغلب پیش می‌آید که فکر از واقعیت عقب می‌ماند؛ این ناشی از آن است که شناخت انسان در اثر شرایط مختلف اجتماعی محدود می‌شود. ما در صفوف انقلابی خود علیه محافظه‌کاران افراطی مبارزه می‌کنیم، زیرا فکر آنها نمی‌تواند با وضع عینی تغییر یافته پیش برود؛ این در تاریخ به مثابه اپورتونیسم راست تظاهر کرده است. » (۳) اپورتونیسم راست دقیقاً و ادار کردن پرولتاریا به دنباله روی و سازش طبقاتی با بورژوازی و احزاب سیاسی آنست.

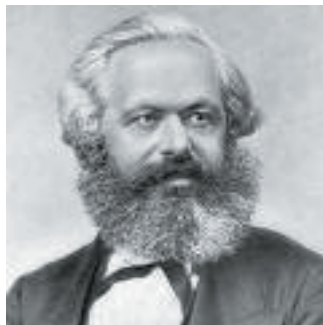
از تظاهرات اپورتونیسم راست می‌توان مثال‌های زیر را نام برد: پر بها دادن به نیروهای دشمن در هنگام جنگ انقلابی، عدم کوشش برای بسیج و تشکل توده‌ها برای پیش بردن مبارزه‌ی انقلابی، عدم استفاده از فرصت‌های مناسب و هنگامی که مبارزه طبقاتی حدت می‌یابد، بدبین و نومید بودن، عقب نشینی در مبارزه تا حد خیانت به انقلاب و غیره.

اپورتونیسم «چپ» نیز علاوه بر ظاهر ستیزه‌جویانه با بورژوازی در نهایت به تسلیم طلبی در برابر وی می‌انجامد. لذا با مشی صحیح پرولتاریا در تضاد قرار می‌گیرد:

« (اپورتونیسم "چپ") از روی مراحل معین تکامل روندهای عینی می‌جهد؛ برخی از آنان تخیلات واهی خود را حقیقت می‌پندارند و برخی دیگر می‌کوشند قبل از موقع به آرمانهای خود تحقق بخشند که فقط در آینده قابل تحقق اند. ایده‌های

اپورتونیسم یا فرصت طلبی یک جریان ضد مارکسیستی در درون جنبش کارگری است که سعی می‌کند با نرم کردن اصول انقلابی و یا به افراط کشاندن آنها از بُرائی‌شان بکاهد.

لنین در توضیح ماهیت و عملکرد اپورتونیستهای راست و چپ می‌گوید:



سرشت طبقاتی سوسیال شوینیسم و اپورتونیسم (منظور اپورتونیسم راست است. ن) بایکدیگر همانند بوده و عبارت است از: اتحاد قشر کوچکی از کارگران صاحب امتیاز با بورژوازی ملی "خودی" بر ضد توده‌های طبقه کارگر... مضمون سیاسی اپورتونیسم و سوسیال شوینیسم: همکاری طبقات، استتکاف از دیکتاتوری پرولتاریا، استتکاف از عملیات انقلابی، شناسایی بدون قید و شرط قوانین بورژوازی. «(۱) این و در رابطه با اپورتونیسم چپ: "این جریان (منظور اپورتونیسم راست است. ن) بالطبع دشمن عمده‌ی بلشویسم در داخل جنبش کارگری بود. این دشمن در مقیاس بین‌المللی هم همچنان دشمن عمده باقی مانده است... ولی درباره‌ی دشمن دیگر بلشویسم در داخل جنبش کارگری وضع بر منوال دیگری است... بلشویسم در مبارزه‌ی طولانی با انقلابی‌گری خرده‌بورژوازی رشد یافته، قوام گرفته و آبدیده شده‌است. این انقلابی‌گری

تاریخ خود را به یاد داشته باشند و فراموش نکنند که چگونه برای آزادی از یوغ استعمار نوین مبارزه نمودند." وی همچنین خطاب به توده‌ها برنامه حزب کمونیست نپال (مائونیست) را علنی نمود و عنوان نمود که مائونیستها "مجلس به خاک سپردن سلطنت" را از روز ۱۸ سپتامبر در سراسر کشور به پیش گذارده اند.

برنامه مائونیستها اینست که ملاقاتهای توده‌ای جمعی و کمپین خانه به خانه را در اولین گام خویش از ۱۹ تا ۲۱ سپتامبر برای آگاهی عمومی به پیش برده. و از ۲۲ تا ۲۹ سپتامبر حدت کمپین خود را فشرده تر و پردامنه تر می‌نماید. از ۲۹ سپتامبر تا ۳ اکتبر مائونیستها اعلام نمودند که می‌خواهند افراد فاسد و آنانی را که بوسیله تحقیقات کمیسوین ریماژی گناهکار شناخته شده اند را افشا نمایند و نام آنان را علنی نمایند. در ۳۰ اکتبر مائونیستها بر آنند که تمامی مناطق اداری در سراسر کشور را ببندند. آنها همچنین اعلام نمودند که از ۴ تا ۶ اکتبر اعتصاب عمومی و سراسری را برگزار نمایند. این اعتصاب با تاریخ برگزاری اعلام کاندیداهای انتخابات در ۵ اکتبر همزمان خواهد بود.

بابورام تصریح نمود که اتحاد هشت حزب موثله در معرض خطر است اما ۱۲ نکته توافقنامه بین این احزاب به پایان نرسیده است، و همچنان به قوت خود باقیست.

به گفته ایشان تظاهرات و آژیتاسیون خیابانی صلح آمیز خواهد بود ضمن اینکه ارش خلق همچنان در پادگانها باقی خواهد ماند. وی تصریح کرد که اگر دولت در قبال تظاهرات خیابانی وارد عمل شود، امکان استفاده از خوشونت توسط مائونیستها وجود دارد.

پراچندا به علت کسالت در این جلسه توده‌ای شرکت نداشت. شمار زیادی از کارگران و دانش آموزان بوسیله کامیون خود را به این جلسه رساندند.

در عین حال، دنیات شارما، یکی دیگر از رهبران ارشد مائونیستها خطاب به خبرنگاران گفت که انتخابات نمایندگان مجلس موسسان به وقوع نمی‌پیوندد. شرما گفت که مائونیستها خواهان انتخابات یک مجلس موسس واقعی از طریق ایجاد جمهوری می‌باشند.

شرما اعلام نمود که توده‌ها با حزب همراه هستند.

مائونیستها خواهان براندازی نظام سلطنتی شاهی قبل از انتخابات مجلس موسسان که قرار است در ۲۲ نوامبر برگزار شود، هستند.



توجه به مرز میان این دو مفهوم سبب بروز اشتباهات جدی می‌گردد. ولی این تناقض مطلق و این مرز جامد نیست، بلکه زنده و متحرک است. در هر مورد مشخص باید آن را معین کرد.» (۱)

احزاب سوسیال دمکرات کنونی نمونه بارز یک جریان رفرمیستی در سطح جهانی اند. اینان از انحصارات امپریالیستی دفاع کرده و از تجاوزات امپریالیسم پشتیبانی می‌کنند. پرولتاریا و احزاب کمونیست باید به مبارزه ای شدید علیه رفرمیسم دامن زنند و با تأثیر کنونی رفرمیستها به اشکال مختلف در جنبش کارگری، با قاطعیت مقابله نمایند و پوچ بودن موعظه های ضدانقلابی اینان را افشا و طرد کنند.

۱- لنین: کلیات آثار، جلد ۴.

### اکنونیسم

اکنونیسم (اقتصادگرایی) یک دیدگاه و سیاست بورژوائی در درون جنبش کارگری است که با نفی اقتصادی - سیاسی، از پیشرفت امر پیوند کمونیسم علمی با جنبش کارگری و محدود ساختن این جنبش به سطح اقتصادی و نفی نقش عناصر آگاه در ارتقاء مبارزات کارگری و بالاخره نفی ضرورت ایجاد حزب انقلابی پیشرو طبقه کارگر، تلاش می‌کند تا جنبش انقلابی این طبقه را در زیر سلطه ی سیاست و منافع بورژوائی قرار دهد.

اکنونیسم مبارزه اقتصادی پرولتاریا را مقدم بر مبارزه سیاسی و اهداف سیاسی و سوسیالیستی وی قرار می‌دهد. درحالی‌که برای کمونیستها «مبارزه اقتصادی به‌مثابه زمینه ای جهت متشکل کردن کارگران در یک حزب انقلابی و به منظور تقویت و رشد و تکامل مبارزه طبقاتی آنان بر ضد مجموعه‌ی نظام سرمایه داری، به خدمت گرفته می‌شود.» (۱)

تظاهرات اکنونیسم در زمینه مقدم قرار دادن مسائل و مبارزات صنفی - اقتصادی کارگران بر مبارزه سیاسی و آرمانهای سوسیالیستی آنان عبارتند از: کمک به پیشبرد مبارزه اقتصادی کارگران بدون توضیح اهداف سوسیالیستی و سیاسی جنبش کارگری؛ تبلیغ و ترویج سیاست پرولتاریا را فدای مبارزه‌ی اقتصادی کردن؛ اهمیت مبارزه‌ی سیاسی طبقه کارگر را تا سطح مبارزه اقتصادی پایین آوردن؛ تکامل مبارزه‌ی سیاسی را منوط به گذار از یک مرحله‌ی اقتصادی کردن و ...

اکنونیست ها می‌کوشند تا جنبش

آگاهانه‌ی پرولتاریا را تا سطح

رفرمیست ها تصور می‌کنند که از طریق انجام رفرمها یا اصلاحات می‌توان دردهای جامعه را بهبود بخشید و تضادهای طبقاتی موجود در آن را حل نمود. اینان خود را با اقداماتی سرگرم می‌کنند که بنیاد نظام سرمایه داری را به لرزه نینداخته و در واقع به تداوم استثمار خدمت کرده و آن را تضمین می‌کنند. آنها ضرورت انجام انقلاب اجتماعی به رهبری پرولتاریا و دگرگون کردن بنیادی زیربنای اقتصادی و روبنای سیاسی و اجتماعی که یگانه راه حل قاطع، انقلابی و مؤثر در پایان دادن به تضادهای اجتماعی ناشی از جامعه سرمایه داری و سایر جوامع طبقاتی ماقبل سرمایه‌داری است، را نفی می‌کنند و از انتقال قدرت به زحمت‌کشان، استقرار حکومت آنها جهت ریشه کن کردن طبقات حاکمه‌ی ارتجاعی و استثمارگر، درهم کوبیدن سرچشمه های فقر و نابودی شرایط موجودیت نابرابریهای اجتماعی، جلوگیری می‌کنند.

مارکسیستها مخالف رفرم نیستند، بلکه مخالف این تصور و عقیده اند که رفرم به خودی خود و به تنهایی قادر است شرایط دگرگونی کامل جامعه را فراهم نماید. مارکسیستها در



عین اعتقاد کامل به این اصل که فقط انقلاب می‌تواند تضادهای جامعه را حل نماید، با رفرم هایی که شرایط مناسبی را برای تکامل بعدی مبارزه طبقاتی کارگران و زحمت‌کشان فراهم آورد، مخالفت ندارند. این رفرمها، رفرمهایی هستند که یا قبل از کسب قدرت در اثر مبارزات کارگران و زحمت‌کشان بخشی از خواسته‌های اینان به طبقه حاکم تحمیل می‌شود و یا پس از کسب قدرت برای تعمیق انقلاب و سوسیالیسم به آنها پرداخته می‌شود. در عین حال، مارکسیستها ماهیت دروغین کلیه رفرمهایی را که با هدف فریب توده ها و تداوم و تثبیت استثمار به وسیله طبقه حاکم صورت می‌گیرد، به شدت افشا می‌کنند.

لنین درباره تمایز میان رفرم و انقلاب می‌نویسد:

« مفهوم رفرم با مفهوم انقلاب بدون شک متناقض است. از یاد بردن این تناقض و عدم

آنان که از پراتیک کنونی اکثریت افراد و از واقعیت روز جدا است، سبب دست زدن به عملیات ماجراجویانه می‌شود.» (۴)

منشأ طبقاتی اپورتونیسم - چه راست و چه «چپ» - از نظر سیاسی، ایده های بورژوائی است. هر دو نوع اپورتونیسم مخالف به‌کار بستن دقیق کمونیسم علمی است. اپورتونیسم راست و «چپ» در شرایط معینی می‌توانند به یکدیگر تبدیل شوند و به امر انقلاب پرولتاریائی خسارات سنگینی وارد آورند. به‌طور کلی، ریشه های اپورتونیسم، جدائی ذهن از عین و تنوری از پراتیک است. تاریخ تکامل مارکسیسم تاریخ مبارزه علیه کلیه اشکال اپورتونیسم و پیروزی بر آنها است. تاریخ مبارزات طبقاتی نشان می‌دهد که پیروزی یک مشی انقلابی کمونیستی آسان و ارزان به دست نمی‌آید، بلکه فقط در مبارزه ای حاد و پیگیر حاصل می‌گردد. تبلور این دو نوع اپورتونیسم در تاریخ جنبش کمونیستی ایران در ۱۰۰ سال اخیر به کرات دیده‌شده است که از راست و یا از «چپ» به رشد این جنبش صدمات جدی وارد ساخته‌اند.

- ۱- لنین: «ورشکستگی انترناسیونال دوم»
- ۲- لنین: «بیماری کودکی "چپ روی" در کمونیسم
- ۳- مائوتسه دون: «درباره پراتیک»
- ۴- مائوتسه دون: همان‌جا

### رفرمیسم

رفرمیسم (اصلاح طلبی) یک جریان سیاسی در درون جنبش کارگری است که ضرورت مبارزه طبقاتی، انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا را انکار کرده و سازش طبقاتی و امیدواری به تبدیل جامعه سرمایه داری به یک «جامعه سعادت‌مند» از طریق انجام رفرم های اجتماعی را موعظه می‌کند. از نظر تاریخی در درون جنبش کارگری، رفرمیسم در دهه های آخر قرن ۱۹ پدیدار گردید و پایه‌ی طبقاتی آن همان «آریستوکراسی کارگری» (اشرافیت کارگری) یعنی قشر فوقانی طبقه کارگر است که با دریافت بخش ناچیزی از ارزش اضافه تولیدشده توسط کارگران، به عامل سرمایه‌داری در درون جنبش کارگری تبدیل می‌شوند. رفرمیسم با اپورتونیسم راست و رویزیونیسم راست در ارتباط نزدیک قرار دارد. هدف کلیه تنوریها و موعظه های رفرمیستی آشتی دادن میان پدیده های آشتی ناپذیر است. مثل آشتی دادن مالکیت خصوصی با عدالت اجتماعی، نابرابری اجتماعی با رفاه همه‌گانی و غیره.

نخبه‌گان ممکن می‌دانند. کمونیست‌ها ضرورتاً در همه‌ی حالات مخالف ترور نیستند، چون که در مبارزات طبقاتی که توده‌های وسیعی درگیر آن هستند، از نظر تاکتیکی ترور برخی از شخصیت‌های ضدانقلابی می‌تواند به پیش‌روی مبارزات انقلابیون کمک کند. اما با تروریسم به مثابه شیوه‌ی کسب قدرت مخالف بوده و آن را نفی و طرد می‌نمایند. زیرا معتقدند که "انقلاب امر توده‌های میلیونی است".

تروریسم به مثابه یک دیدگاه و شیوه‌ی عمل خرده بورژوائی، در مرحله‌ی ای از رشد جنبش انقلابی در اروپا، روسیه و در برخی دیگر از کشورها، شروع به تظاهر و فعالیت نمود. پیروان این جریان در راه سمت‌گیری و پیوند روشنفکران انقلابی و کمونیست‌ها با جنبش خود به خودی طبقه‌ی کارگر به مانعی تبدیل شدند. تروریسم قبل از همه در مبارزه تروریستی (عملیات مسلحانه جدا از توده) توسط خرده بورژوازی و به ویژه روشنفکران منفرد و جدا از جنبش طبقه کارگر و توده‌های مردم، نمودار گردید.

تروریسم به تئوری «قهرمانان» فعال و توده‌های «غیرفعال»ی که در انتظار هنرنمایی این «قهرمانان» هستند، معتقد است. این تئوری مدعی است که «تنها برگزیدگان اند که تاریخ را می‌سازند و توده‌ها تنها می‌توانند کورکورانه از پی «قهرمانان» - در واقع تروریست‌ها - بروند. اصولاً از این رو است که تروریست‌ها نمی‌توانند فعالیت خود را با جنبش کارگری و مبارزه توده‌ها درآمیزند و از فعالیت توده‌ای انقلابی در بین طبقه کارگر و سایر توده‌های زحمتکش دست می‌کشند و به ترور انفرادی می‌پردازند.»<sup>(۱)</sup>

درک تروریست‌ها از حرکت و مبارزه‌ی طبقاتی در جوامع، درکی ایده‌آلیستی است نه ماتریالیستی. تروریسم نمی‌خواهد قانونمندی عینی حرکت جامعه، جریان و نیروی واقعی تغییر و تکامل جامعه و جهت واقعی این تغییر و حرکت را درست درک کند.

اعتقاد تروریست‌ها به تئوری «قهرمانان» و توده‌های غیرفعال در اساسی‌ترین نمودهایش به صورت ناتوانی کامل در شناخت جنبش توده‌ای و فقدان ایمان به آن، عدم درک نیازمندی و کمبودهای جنبش کارگری، عدم توانایی در آمیختن فعالیت انقلابی خود با جنبش کارگری و توده‌ای و بی‌ارزش تلقی نمودن فعالیت انقلابی توده‌ها و در نتیجه ناگزیر به صورت

نمی‌توان سخنی از ارتقاء این جنبش به سطح یک جنبش طبقاتی آگاه و مستقل به میان آورد. سندیکالیسم، یک بیان مشخص اکونومیسم در جنبش کارگری است.

۱- لنین: کلیات آثار، جلد ۴.

۲- همان‌جا

۳- لنین: «چه باید کرد؟»

### تروریسم

تروریسم روشی قهرآمیز جهت ایجاد هراس و وحشت در میان مخالفان سیاسی می‌باشد. از نظر تاریخی، از آن‌جا که طبقات حاکم استثمارگر و ستمگر دارای انواع دسته‌های مسلح نظیر ارتش، پلیس، ژاندارم، سازمان‌های مختلف پلیس مخفی و دستگاه‌های قضاوت و



زندان و غیره بوده‌اند، لذا باتوسل به ترور و سرکوب عریان تلاش نموده‌اند تا مانع از بروز حرکت انقلابی و جنبش‌های سرنگون‌کننده توده‌ای گردند. این شکل تروریسم را تروریسم دولتی می‌نامند.

اما از آن جاییکه "هرجا که ظلم و ستم باشد، مقاومت و مبارزه نیز وجود دارد" (مائو)، در مقابل سرکوب‌گری و تروریسم دولتی، شکل دیگری از تروریسم - اما این بار توسط برخی از سرکوب شده‌گان - در تاریخ بروز کرده است که مشهورترین آن در تاریخ کشورمان، مبارزه‌ی حسن صباح و پیروانش علیه پادشاهان سلجوقی بوده‌است. این گونه تروریسم توسط افرادی از طبقات تحت ستم به کارگرفته می‌شود که حاضر به پیش بردن مبارزه‌ای متکی بر توده‌های وسیع نبوده و فکر کسب پیروزی سریع را در سردارند و لذا سرنگونی یک نظام طبقاتی را نه با انقلاب قهرآمیز توده‌ای، بلکه با تکیه بر

درک توده‌های عقب مانده‌ی کارگران، تنزل دهند و به عقب بکشانند. آنها غالباً از جانب فلان گروه از قشر تحتانی طبقه کارگر در فلان محل و این یا آن کانون یا سازمان صنفی کارگری و عمدتاً از احتیاجات فوری و خواست‌های ناچیز روزمره سخن می‌گویند. آنها خواست‌های کارگران عقب مانده را شاخص جنبش طبقه کارگر قرار می‌دهند و نه خواست‌های عناصر پیشرو انقلابی پرولتاریا را. آنها نمی‌خواهند درک کنند که وظیفه عناصر آگاه «اینست که آگاهی سیاسی توده را رشد داده و سطح آنرا ارتقاء بخشند و نه اینکه در عقب توده‌ای که از هیچ‌گونه آگاهی سیاسی برخوردار نیست لنگ لنگان حرکت نمایند.»<sup>(۲)</sup>

اکونومیست‌ها به جای پرداختن به وظایف کمونیستی در قبال جنبش خود به خودی طبقه کارگر، یعنی هدایت آن به یک مسیر آگاهانه و تحت برنامه، به ستایش و سر فرود آوردن در برابر آن جنبش می‌پردازند. اکونومیست‌ها به پرستش جنبش خود به خودی و تیره‌ی نواقص و کمبودهای نیروهای انقلابی پرولتاریا در پاسخ دهی به نیازمندی‌ها و سمت دهی آگاهانه و انقلابی آن دل خوش می‌کنند. لنین خاطر نشان می‌سازد که:

«جنبش صد درصد خود به خودی نمی‌تواند ایدئولوژی مستقلی برای خویش تنظیم کند... در این صورت، قضیه فقط این‌طور می‌تواند طرح شود: یا ایدئولوژی بورژوائی یا ایدئولوژی سوسیالیستی... بنابراین هر گونه سر فرود آوردن در مقابل جنبش خود به خودی، هر گونه کوچک کردن نقش عنصر آگاه... در عین حال معنایش - اعم از این‌که کوچک کننده بخواهد یا نخواهد - تقویت نفوذ ایدئولوژی بورژوائی در کارگران است.»<sup>(۳)</sup>

اکونومیسم، علاوه بر نفی کار تبلیغ و ترویج مستقل سیاسی و افشاگری‌های همه جانبه سیاسی، اهمیت و ضرورت ایجاد حزب انقلابی پیشرو طبقه کارگر را نیز رد می‌کند. اکونومیسم به خرده کاری در بین کارگران علاقه مند است و با تشکل کمونیست‌ها برای ایجاد حزب کمونیست و ارتقاء مبارزات کارگری به یک مبارزه‌ی سیاسی متشکل طبقاتی آگاه، مخالفت می‌ورزد.

مبارزه با اکونومیسم که جریانی ضد مارکسیستی و بورژوائی در درون جنبش کارگری است، یکی از وظایف بسیار خطیر کمونیست‌ها می‌باشد. بدون مبارزه علیه اکونومیسم و طرد آن از جنبش کارگری،

**اعمال سرکوب‌گرانه و فاشیستی از منافع طبقاتی استثمارگرانه برمی‌خیزد!**

متوسل شدن به ترور انفرادی» برای اطفاء احساسات خشم آگین و انرژی انقلابی خویش» (۲) و جستجوی وسایل تهییج مصنوعی و ... تجلی می یابد.

۱- «تاریخ مختصر حزب کمونیست (بلشویک) روسیه»  
۲- لنین: «چه باید کرد؟»

### آنارشسیسم

آنارشسیسم یک ایدئولوژی خرده بورژوائی تخیلی و ضدانقلابی و جریانی است که همانند تروریسم، مبارزه‌ی طبقاتی متشکل و به‌طور کلی هرگونه تشکیلات سیاسی و انضباط را رد می کند و خواستار تحقق به اصطلاح «آزادی مطلق»، عدالت و برابری از طریق لغو کلیه ارگانهای قدرت دولتی به یکباره است. این جریان در اواسط و اواخر قرن نوزدهم میلادی در اروپا به وجود آمد و به ویژه در کشورهای ایتالیا، اسپانیا، فرانسه و سوئیس از نفوذ قابل ملاحظه‌ای در جنبش کارگری برخوردار بود. آنارشسیسم به‌مثابه یک شکل خاص ایدئولوژی خرده بورژوائی در تضاد آشتی ناپذیر با کمونیسم علمی قرار دارد. آنارشسیسم ضرورت مبارزه سیاسی متین، متشکل، آگاهانه و رهایی‌بخش طبقه‌ی کارگر، نقش رهبری‌کننده‌ی حزب کمونیست و ضرورت انقلاب اجتماعی و دیکتاتوری پرولتاریا را نفی می کند و به عوض آن خواستار یک مبارزه اجتماعی «بلاواسطه» و اعتصاب عمومی در مقیاس ملی و یا بین المللی است تا بدین وسیله با یک اقدام قهری ناگهانی و یکباره نیروهای اجتماعی مخالف، نظام سرمایه داری برچیده شود و به‌جای آن به اصطلاح سوسیالیسم بدون سازمان و قوه‌ی قهریه، مستقر گردد. آنارشسیسم با جمله پردازیه‌های به‌ظاهر ادیکال و تبلیغ شیوه های تروریستی و توطئه گرایانه، جنبش کارگری را گمراه و پراکنده می سازد و آنرا عملاً زیر سلطه همان نظام سرمایه داری (که در حرف خواهان برچیدن آن است) نگه می دارد.

انگلس درباره‌ی آنارشسیستها (ضد اتوریته ها یا ضد اقتدارگراها که مطلقاً هر نوع سازمان و قدرتی را نفی می کنند) می نویسد: «نوعی اتوریته بدون آن‌که نوع انتقال این اتوریته مطرح باشد و از طرف دیگر یک نوع تبعیت، موضوعاتی هستند که به ما تحمیل می شوند و این امر از کلیه سازمانهای اجتماعی و شرایط مادی که تولید و گردش محصولات، تحت آن انجام می گیرد مستقل می باشد ... اتوریته و خود مختاری موضوعات نسبی هستند که قلمرو بکار بردن آنها در مراحل

مختلف تکامل تاریخی تغییر می کند ... مخالفین اتوریته خواستار آن هستند که دولت سیاسی قبل از آنکه شرایط اجتماعی به وجود آورنده آن از بین رفته باشد به یک ضربه از میان برده شود. آنها خواهان این هستند که اولین اقدام انقلابی اجتماعی الغای اتوریته باشد. آیا این آقایان هرگز شاهد یک انقلاب بوده اند؟ مسلماً یک انقلاب، با اتوریته ترین چیزی است که وجود دارد. این عملی است که به وسیله آن بخشی از مردم به وسیله تفنگ، سرنیزه و توپ - یعنی به وسیله با اتوریته ترین وسایل قابل تصور - اراده خود را بر بخش دیگری از مردم تحمیل می کنند و حزبی که پیروزی را بدست آورده است - اگر بخواهد نتیجه‌ی مبارزه اش به هدر نرفته باشد - باید به وسیله‌ی هراسی



که سلاحهای او در دل مرتجعین افکنده است به سلطه خود دوام بخشد. اگر کمون پاریس از اتوریته خلق مسلح استفاده نمی کرد، آیا می توانست حتی یک روز مستقر بماند؟ و برعکس آیا نمی توان از آنها به‌خاطر آن‌که در سطح وسیعی از آن استفاده نکردند، انتقاد نمود؟ بنابراین یکی از این دو حالت می تواند وجود داشته باشد: یا آن‌که مخالفین اتوریته نمی دانند چه می گویند و در این صورت فقط موجب سردرگمی و گیجی می شوند و یا این‌که می دانند که چه می گویند و در این صورت به جنبش پرولتاریا خیانت می کنند. و به هر حال در هر دو صورت به ارتجاع خدمت می نمایند.» (۱)

بنیان گذاران آنارشسیسم عبارت بودند از: ویلیام گودوین انگلیسی (۱۷۵۶-۱۸۳۶) و پرودون فرانسوی (۱۸۰۹-۱۸۵۶). نظرات پرودون تحت عنوان پرودوننیسم زمانی در جنبش کارگری فرانسه و سایر کشورهای اروپای غربی (بلژیک، سوئیس، ایتالیا و اسپانیا) نفوذ فراوان داشت. مارکس برای اولین بار در سال ۱۸۴۷ در کتاب «فقر فلسفه» در پاسخ به اثر پرودون موسوم

به «فلسفه‌ی فقر» آموزشهای فلسفی و اقتصادی پرودون را به نقد کشید و ماهیت ایده آلیستی و خرده بورژوائی آن را افشا نمود. مارکس و انگلس در دهه‌ی پنجاه قرن نوزدهم به کرات پرودوننیسم را که در آن زمان یکی از موانع عمده‌ی ایدئولوژیکی در برابر پیشروی کمونیسم علمی در جنبش کارگری اروپای غربی بود، افشا نموده و به مبارزه با آن پرداختند. در کنگره لوزان انترناسیونال اول (به تاریخ ۱۸۶۷) ضربه سختی بر پرودوننیست ها وارد آمد. کمون پاریس که به گفته مارکس «عمدتاً یک دولت طبقه کارگر بود» صحت تئوریهای مارکس را در زمینه مبارزه طبقاتی، انقلاب و دولت نشان داد و در عمل پرودوننیسم را رد کرد. به همین جهت انگلس در سال ۱۸۹۱، خاطرنشان ساخت که «کمون پاریس گور مکتب سوسیالیستی پرودون بود. این مکتب امروز از محافل کارگری فرانسه طرد شده، در آنجا اینک به‌طور انکار ناپذیری ... تئوری مارکس حاکم است.»

از جمله مبلغین و نماینده‌گان دیگر آنارشسیسم می توان ماکس اشتینر در آلمان و باکونین روس را نام برد. باکونین و هواداران وی در سالهای ۶۰ قرن نوزدهم میلادی، سازمانهای مخفی مختلفی تشکیل دادند. آنها همچنین به درون انترناسیونال کارگری خزیده و با همه وسایل تلاش داشتند رهبری آن را در دست گیرند و از این طریق اندیشه های آنارشستی و خرابکارانه‌ی خود را سهل تر به جنبش کارگری بین المللی تزریق کنند. مارکس و انگلس مبارزه‌ی سرسختانه و آشتی ناپذیری را علیه فعالیت‌های خرابکارانه‌ی باکونین و هوادارانش دامن زدند و آنها را به‌مثابه خائنین به امر طبقه کارگر افشا نمودند. در نتیجه‌ی مبارزه‌ی خسته‌گی ناپذیر مارکس و انگلس، کنگره لاهه انترناسیونال اول، باکونین و هوادارانش را از انترناسیونال اخراج نمود.

با نفوذ روزافزون اندیشه های کمونیسم علمی و پیروزیهای آن در مقیاس جهانی و به ویژه پس از پیروزی انقلاب اکتبر، ضربه های مهلکی بر آنارشسیسم وارد آمد و امروز از آن چیزی جز جریاناتی پراکنده به‌جای نمانده است.

۱- انگلس: «درباره‌ی اتوریته»

ادامه دارد





## اشک تمساح امپریالیسم!

"عشق عمیق" آمریکا و اروپا به رعایت حقوق بشر در میانمار (برمه) از کجا سرچشمه می گیرد؟

آنگلا مرکل با دیکتاتور برمه از یک قماش اند با این تفاوت که حداقل ضرر حکومت نظامی حاکم بر برمه به مردم بی دفاع آن می رسد و نه بیشتر! اما آزار و اذیت این رهبران سرمایه‌های انحصاری فراملی، شامل حال تمام مردم جهان گشته و بقول معروف گذشان دنیا را گرفته است.

اینک یک حکومت نظامی در یک گوشه دنیا به جای آنکه حافظ منافع آمریکا باشد، با رقیبانش از در همکاری در آمده و مصمم است در جهت منافع چین و روسیه گام بردارد. صاحب منابع انرژی هم هست و لذا تمام دل درد رهبران امپریالیسم به خاطر کشاندن این کشور به زیر نفوذ خودشان است و در این میان، هیچ یک از اینان دلش برای حقوق مردم میانمار نسوخته است.

برای بهتر روشن شدن مطالب بالا نظر شما را به نوشته زیر جلب می نمایم. این نوشته از سوی خبرگزاری ریانووستی منتشر شده و به بررسی وضعیت روابط اقتصادی برمه می پردازد. این کشور آسیای جنوب شرقی برای چین اهمیتی استراتژیک دارد. میانمار در سال های آینده باید حلقه‌ی کلیدی در سیستم امنیت انرژی چین شود: ذخایر گاز کشف شده در این کشور ۲,۴۶ تریلیون متر مکعب و نفت خام ۳,۲ میلیارد بشکه است.

کمپانی های عمده CNPC، Sinopec و CNOOC چین قراردادهای مهمی در خصوص استخراج و بهره برداری از معادن میانمار منعقد نموده اند. همچنین در ژانویه سال جاری میان CNPC و وزارت انرژی میانمار در خصوص احداث لوله‌ی انتقال نفت ۲۳۸۰ کیلومتری که بندر "شینتو" میانمار را با بندر "گون مین" چین متصل می سازد، قراردادی امضا شده است. طی ماه آپریل سال جاری کمیسیون توسعه و تحولات چین تخصیص بیش از یک میلیارد دلار برای احداث

گرایان در ایران شب ها خواب از چشمش رخت بر می بندد؟ کدام شیر پاک خورده ای می تواند متصور شود خانم مرکل برای حقوق سرکوب شده‌ی زنان در ایران پستان به تنور می چسباند؟ مگر در همین ایالت آقای بوش، مردم را به حکم اعدام به دیار عدم نمی فرستند؟ مگر همین آقای سرکوزی نبود که شورش جوانان را با مشت آهنین و نژادپرستانه در فرانسه سرکوب کرد و به خون کشانید؟

مگر جای باتوم های پلیس خانم مرکل روی بدن تظاهر کنندگان "جی هشت" نبود که هنوز هم کبود است. از برنامه های وسیع



برای حمله‌ی گستاخانه‌ی این دارودسته‌ی امپریالیست به حقوق مدنی و دستگیری مخالفان نظم حاکم، چشم پوشی می کنیم(هک کردن رایانه ها، دستگیری و زندانی کردن مظنونین بدون مجوز دادستانی، شلیک به هواپیمای های مسافربری ربوته شده و...)، آیا کسی را می شناسید که باور کند تمام دروغ ها بوش و بلر در مورد وجود "سلاح های کشتار دسته جمعی" در عراق به خاطر برقراری دمکراسی در این کشور بود؟ جورج بوش، تونی بلر، نیکلا سارکوزی و

چند روزی است که خبرگزاری ها و رسانه های آمریکا و اروپا به دستور دولت های مطبوعشان علاقه‌ی بسیار شدیدی به سرنوشت مردم میانمار و اعتراضات راهبان بودائی نشان می دهند. مطبوعات سازمان "سیا" مانند "رادیو فردا" یا رادیوی دولتی آمریکا در گزارشات مفصلی به هواداری از و سینه زنی برای حقوق بشر و آزادیهای مدنی مردم میانمار می پردازند. بی بی سی و رادیوی دولتی آلمان و دیگر رسانه های وابسته به دول غربی ایدا به این که این مبارزات به رهبری عقب مانده ترین گرایشات مذهبی در برمه صورت می گیرد، اهمیتی نداده و همه تلاششان را در جهت سرنوشتی دولت دیکتاتوری نظامی برمه به کار گرفته اند.

برای یک ناظر بی طرف این نکته که ناگهان تمامی رسانه های غربی به ملت بی نوا و گمنامی اختصاص می یابد که تا دیروز هیچ یک از این گرگ های درنده، حتی آدمشان نیز فزض نمی کردند کمی سوال برانگیز است. به ویژه که دل این دول "دمکرات" به حال کسی بی علت نمی سوزد! اگر چنین نبود پس چرا کسی برای نقض حقوق بشر در مصر، مراکش، تونس، عربستان، یمن، امارات متحده‌ی عربی، عراق، افغانستان، پاکستان، هند، بنگلادش، تایلند، لائوس، کامبوج، اندونزی، فیلی پین، تایوان، ترکیه، آذربایجان، گرجستان، کلمبیا، مکزیک، گواتمالا، اسرائیل، فلسطین و بیشتر قاره‌ی آفریقا و... نمی سوزد؟

به تجربه شاهد بوده ایم که اشک سرمایه برای دمکراسی و حقوق انسانی، اشک تمساح بوده و اشکی است که برای منافع اش، یعنی هضم غارت کشورهای پیرامونی، جاری می کند. وگرنه کدام آدمی که کمی عقل در سرش باشد، باور می کند که جورج بوش دلش به حال اعدامیان در ایران می سوزد و یا سارکوزی از درد آزار همجنس

اگر از این اصل حرکت کنیم که تسلط بر مواد اولیه و انرژی فسیلی هدف اسراتژیک امپریالیست هاست و در آینده نیز حادث شدن مسئله‌ی تامین انرژی برای تسلط بر جهان، از مهم ترین اهرم های هدایت جهان سرمایه داری و تقسیم قدرت امپریالیستی می باشد، می توان بر اهمیت سلاح حقوق بشر در دست قاتلان و تجاوزگران به حقوق انسانی در عراق، افغانستان، یوگسلاوی، غزه و احتمالاً بزودی در ایران پی برد.

کارگران و زحمتکشان میانماری قربانیان واقعی این شرایط می باشند از یک سو حکومت های سرکوبگر نظامی و استبدادی، با سرکوب آزادی و حقوق انسانی و با بهیجاری کشیدن آنان با تکیه بر نیروی نظامی و بر رقبای امپریالیسم آمریکا، بر آنان حکم می رانند و از سوئی دیگر امپریالیسم جهانی با کمک ستون پنجم و جنبش ارتجاعی و عقب مانده‌ی مذهبی و به نام "دمکراسی"، منتظر به شیشه کردن خون مردم برمه به روش های مدرن نئولیبرالیستی است و تنها راه انسانی، تبدیل این جنبش واپس گرای مذهبی، به انقلابی ضد

امپریالیستی و ضد سرمایه داری است، تا هم کارگزاران وابسته داخلی به سرمایه‌ی جهانی را رسوا کند و از صفوف خلق بیرون راند و هم کارگران و زحمتکشان برمه با تکیه به قدرت خویش و حمایت و همبستگی بین المللی کارگران، زحمتکشان و کمونیست ها، امید امپریالیست ها و دشمنان استقلال کشورشان را ناامید کنند. تجربه های خلق نپال در این شرایط بغرنج، می تواند برای کمونیست های میانماری راه گشا باشد.

مجید افسر



منافع چین به خاطر تعداد بی شمار چینی های مقیم میانمار و نزدیکی مرزها تامین شدنی است، مسکو نمی تواند بر توسعه همکاری ها با این کشور مانند امروز امیدوار باشد".



لوله گازی به موازات لوله نفت یاد شده را تصویب نمود که باید سالانه در حدود ۵۶ میلیارد متر مکعب گاز را منتقل سازد.

احداث این لوله ها به تانکرهای خاور نزدیک و آفریقا اجازه می دهد که منابع انرژی را مستقیماً از طریق "شینتو" به چین منتقل نموده و از عبور از تنگه باریک "مالاکا" خودداری نمایند. به همین خاطر مقامات چین مدت هاست که قیم رژیم برمه هستند. پکن از جمله تسلیحاتی در اختیار میانمار قرار داده و بنا به برخی از گزارشات حتی قرار است که در آن کشور پایگاه نیروی دریایی تاسیس کند.

روسیه هم منافع تجاری خود را با میانمار دارد. در ماه مه کمپانی "اتم استروی اکسپورت" توافق‌نامه‌ی احداث مرکز تحقیقات هسته ای را در این کشور منعقد نمود. کمپانی های روسی "زاروبنفت"، "ایترا" و "Silver Wave Sputnik Petroleum" نیز به دنبال نفت در آب های ساحلی میانمار هستند.

در سال ۲۰۰۱ این کشور ۱۵ جگنده‌ی روسی "میگ-۲۹" را خریداری نمود (در حدود ۱۵۰ میلیون دلار) و در حال حاضر مذاکراتی را با "روس آبارون اکسپورت" در خصوص ایجاد سیستم های دفاع ضد هوایی بر اساس مجموعه های "تور-ام ۱" و "بوک-ام ۱-۲" انجام می دهد.

"آلکسی کیریچنکو" کارشناس ارشد انستیتوی آسیا و آفریقای دانشگاه دولتی مسکو در امور میانمار معتقد است: "اگر نیروهای "دموکرات" بر روی کار آیند به احتمال زیاد به سمت آمریکا تمایل پیدا خواهند کرد. اگر

(منبع ایران پرس نیوز)

با توجه به ثروت و منابع طبیعی قابل توجه ای که در این کشور آسیایی موجود می باشد می توان به درجه حساسیت این موضوع برای امپریالیسم جهانی پی برد. اگر به این نکته توجه داشته باشیم که چین برای تولیدات و صادرات خود به منابع عظیم مواد خام و ماده‌ی انرژی زا نیازمند بوده و حاضر است برای چنین موادی مبالغ قابل توجه ای بپردازد، آنگاه می توان به شدت "مهرورزی" دولت جورج بوش به حقوق اولیه مردم میانمار پی برد.



در عمل، این استراتژی جهان را به سوی بی ثباتی، رشد بیشتر نظامی‌گری و گسترش آشوب بُرد. یکی از پی آمدهای خطرناک این استراتژی، تضعیف سیستماتیک و حتی محو دولت-ملت (Nation-States) ها نه تنها در مناطقی مثل خاورمیانه و آفریقای مرکزی و شرقی، بلکه تدریجاً در کشورهای نسبتاً مرفه و دموکراتیک در اروپا گردید. در حال حاضر ما شاهد مرگ تدریجی مولفه های جامعه مدنی در کشورهای مثل سومالی، عراق، بخشی از سودان، افغانستان و... از یک سو و اضمحلال بنیادها و نهادهای رفاهی و دست آوردهای قابل ملاحظه‌ی مردم اروپا در حیطه های آموزش و پرورش، بهداشت و درمان و مسکن همگانی پس از جنگ جهانی دوم از سوی دیگر، هستیم. یکی دیگر از عواقب خطرناک استراتژی نومحافظه کاران تضعیف و انحلال احتمالی سازمان ملل متحد است. رسانه های جمعی این گروه که خود به یک شبکه‌ی فراملی "نظامی-رسانه ای" در درون حاکمیت کلان سرمایه داری آمریکا تبدیل گشته اند، تلاش می کنند که در اذهان عمومی ارزش و اعتبار سازمان ملل را به کلی نابود سازند. با در نظر گرفتن این امر که سازمان ملل به دلیل وابستگی تمام عیار آن به "شورای امنیت" و حق وتوی اعضای پنجگانه‌ی دائمی آن، هرگز قادر نبوده است فراتر از اقدامات ناچیز و بی اهمیت و حاشیه ای در شصت سال عمر خود، برای مردم جهان و به ویژه مردم کشورهای جهان سوم، فایده مند باشد، مع الوصف نومحافظه کاران، این سازمان جهانی را سد راه سیاست های "پیشگیرانه" و "یک جانبه‌ی" خود به ویژه در امور نظامی‌گری می‌دانند. پژوهش‌های نو محافظه کاران در مورد این سازمان سرنواشت و آینده‌ی تمامی سازمانهای بین المللی دیگر را نیز که در بست در اختیار و نظارت کامل دولت آمریکا نیستند، در برمی‌گیرد. سازمانهای بین المللی مثل اوپک، کنفرانس کشورهای اسلامی، سازمان اتحاد آفریقا، سازمان اتحاد کشورهای آسیای جنوب شرقی، جامعه‌ی اعراب و..... که گاهی طبق منویات نومحافظه کاران عمل نمی کنند و در بست مطیع کاخ سفید و "قیصر آمریکا" نیستند، یا باید مضمحل گردند و یا مثل نهادهای بین المللی نظیر صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی، ناتو و نفتا دوباره اخته گشته و تحت قیمومیت بلامنازع آمریکا قرار گیرند. در یک کلام نومحافظه کاران براساس آموزه ها و رهنمودهای آموزگاران خود

هفته‌گی " نیوریبابلیک" مجله‌ی هفته‌گی "ویکی استاندرد"، شبکه‌ی "فاکس نیوز" و بخشی از ستونهای مطبوعات معمولی چون "وال استریت ژورنال".

بررسی آثار نومحافظه کاران در این رسانه ها نشان می‌دهد که اکثر آنان معتقد به "برتری ابدی" قدرت نظامی آمریکا بوده و آن را عامل "خیر خواهانه" و "رستگاران" در فعل و انفعالات جهان معاصر می‌دانند. به نظر آنان چون قدرت نظامی آمریکا "بی بدیل"، "بی نظیر" و "مطلقاً استثنایی" است، پس آمریکا "حق طبیعی" دارد که هر کشور را که "شور" و "گردن‌کش" و... است از طریق حمله و اشغال نظامی و با اعمال یک "سرکرده‌گی رستگاران" از دست "ترویس‌ها" تندروها و "جهادپست ها" نجات دهد. این رویکرد گسترش خواه و اشغال جویانه با هدف گسترش "دموکراسی" (که در واقع اعمال قوانین حاکم بر "بازار آزاد" نیولیبرالیستی در فاز فعلی جهانی شدن سرمایه است) بیشتر از پیش حاصل نویسنده‌گان نسل جوان نومحافظه کاران مانند ویلیام کریستول (فرزند ایرونیگ کریستول) و رابرت کیگان است.

این دو نویسنده در نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۱۹۹۰ در نشریه‌ی "ویکی استاندرد" با انتشار مقالاتی خواستار اتخاذ یک سیاست خارجی جدید شدند. آنها برای نخستین بار در سال ۱۹۹۶ با انتشار مقاله ای در فصلنامه‌ی معروف Foreign Affairs نگرش نومحافظه کارانه خود را در گستره‌ی سیاست خارجی مطرح ساختند. این نگرش که تحت نام نئوریگانیم معروف شد و بعدها به طور مبسوط به صورت کتاب منتشر گردید، اعلام کرد که یک "سرکرده‌گی خیر خواهانه‌ی جهانی" تحت رهبری ممالک متحده‌ی آمریکا به وجود آمده که در آن سیاست های "پیشگیرانه" و "یک جانبه‌ی" نظامی باید جانشین سیاست های نظامی "بازدارنده هسته ای" (Nuclear Deterrence) و "چند جانبه‌ی" (Multilateralism) دولت گردند. بعد از پیروزی جورج بوش در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۰ و استقرار سیطره‌ی خط نومحافظه گرایی در حاکمیت، نومحافظه کاران سنن و سیاست های خط "انترناسیونالیست های لیبرال" از جمله سیاست های باز دارنده‌گی هسته ای" و "چند جانبه‌ی گرایی" و همکاری نزدیک با سازمان ملل را که به مثابه عناصری قدرتمند در سیاست خارجی آمریکا در سالهای حتی بعد از پایان دوره‌ی "جنگ سرد" به قوت خود باقی مانده بودند، به کلی از برنامه‌ی دولت آمریکا حذف کردند.

در حیطه‌ی امور داخلی، نومحافظه کاران براساس آزمون های تئوری "تبلیغات ناخوشایند مهندسی اجتماعی"، با تمام جنبه های "دولت رفاه" و نقش دولت در اقتصاد بازار سرمایه داری که توسط دولت های متعلق به احزاب دموکرات و جمهوری خواه (روزولت و ترومن در دهه‌ی ۱۹۴۰ گرفته تا جانسون، نیکسون و...) تا اندازه ای اجرا می شد، مخالف کرده و در عوض خواستار برقراری سیاست های "خصوصی سازی" افزایش استخدام "سربازان پیمانی" و لغو مقررات عمومی هستند.

بررسی نوشته های نومحافظه کاران چون اروین کریستول و نورمن پودرتس ( سردبیران مجله "کانتری") و چند تن دیگر از آنان، نشان می‌دهد که نومحافظه کاران درصدد هستند که تمامی آزادیهای نسبی اجتماعی و سیاسی و امتیازات حقوقی و اقتصادی را که مردم آمریکا و اروپا در شصت سال گذشته از طریق مبارزه کسب کرده اند، از آنها به تدریج گرفته و با صدور دموکراسی و ایجاد "امپراتوری آشوب" یک نوع "بربریت قانونی" و کنترل شده ی دوران امپراتوری رُم را در جهان مستقر سازند. به نظر آلن بلوم از آموزگان معروف نومحافظه کاران، "نسبیت فرهنگی دشمن" تمدن غرب است و هر نوع حمایت از آن در عمل، رد جهانشمول بودن ارزشهای دموکراسی مدل آمریکاست". (ال بلوم "کنترل مغز آمریکایی"، شیکاگو ۱۹۶۸).

نویسنده‌گان و پژوهش‌گران بنیادهای تحقیقی چون "امریکن اینترپرایز"، بنیاد هادسن و کمپانی هریتاژ" که دائماً در حال پژوهش و تفحص درباره‌ی مسائل مربوط به نظامی‌گری های پنتاگون هستند، ایدئولوگ های وزرای کابینه جورج بوش می‌باشند. به‌طور نمونه الیوت ابرامس یکی از اعضای شورای امنیت ملی آمریکا در دوره اول ریاست جمهوری جورج بوش (۲۰۰۰-۲۰۰۴) و مسئول امور خاورمیانه و داگلاس فیث یکی از معاونین داند رامسفلد وزیر دفاع سابق آمریکا، طراحان اصلی سیاست های دولت اسراییل در نوار غزه و کرانه‌ی غربی فلسطین در سالهای ۲۰۰۱-۲۰۰۶ بوده و در شک‌گیری و توسعه‌ی ائتلاف مسیحی های راست گرا و صهیونیست های آمریکا نقش مهمی داشتند.

بعضی از رسانه های جمعی و یا گروهی که مرتباً تئوریه‌ها و سیاست های نومحافظه کاران را تبلیغ کرده و ترویج می‌دهند، عبارتند از: مجله‌ی ماهانه‌ی "نشنال ریویو"، مجله‌ی



البته می‌توان درباره‌ی برخی از رژیم‌هایی چون دولت جمهوری اسلامی که سرنگونی، براندازی و یا برکناری آن برای بشریت زحمت‌کش ایران پیروزی محسوب خواهد شد، بحث کرد. اما به هیچ وجه توجیه‌کننده‌ی قبول مداخلات نظامی و یا غیر نظامی یک نظام جهانی نیست که تاریخ صد ساله‌ی اخیرش پُر از تجاوز، کودتا، اشغال نظامی و جنگ‌های افسار گسیخته علیه مردمان جهان از کوبا و پاناما، شیلی و ... گرفته تا کره، ایران، عراق، فلسطین، لبنان و ... می‌باشد.

ن. ناظمی - ادامه دارد



پیام... بقیه از صفحه ۱۹

تحریک آدم‌کُشان وجود دارد، دایربراین‌که این مقدمه‌ای است برای ریختن به خانه درجستو جوی دلیل جهت اتهام تروریستی زدن.

لذا ضروری است که مواظب باشیم و گوش به زنگ و روی مبارزه‌ی سیاسی پافشاری کنیم، نه صرفاً به خاطر من، بلکه به خاطر دفاع از حقوق دموکراتیک تعداد زیادی افراد دیگر نظیر رئیس و اعضای جبهه‌ی دموکراتیک فیلیپین بخش مذاکره‌کننده، مشاوران و کارکنان آن، که خانه‌هایشان مورد تفتیش قرار گرفته است. ما باید علیه این عملیات فاشیستی آزاررسانی درحال ازدیاد نسبت به کسانی که برای رهائی ملی و آینده‌ی سوسیالیستی مبارزه می‌کنند، بلند شویم.

تمام تلاشها باید علیه اتهامات واهی تحریک قاتلان توسط من و طرح جعلی اتهام تروریستی نسبت به من و دیگر فیلیپینی‌هایی که مجدانه برای پیش روی خواست آزادی ملی دموکراسی و عدالت اجتماعی، و تحقق صلح عادلانه در فیلیپین مبارزه کرده‌اند، متمرکز شوند. ما امیدواریم که مبارزه برای دفاع از فیلیپینی‌های تحت فشار قرار گرفته، کمکی باشد به مبارزات مردم جهان در راستای رهائی ملی، دموکراسی و سوسیالیسم و علیه امپریالیسم و کلیه‌ی مرتجعین.

تعدادی دیگر از کشورها، هنوز در آرزو و توهم ایجاد جهان چند قطبی در چهار چوب نظام جهانی سرمایه، هستند (مثل فرانسه، آلمان و ...). در تقابل با کشورهای فوق، جهانیان شاهد شکل‌گیری و رشد و توسعه‌ی دولت‌هایی در جهان هستند که با حمایت مردمان کشورهای خود تلاش می‌کنند که خود را از عواقب فلاکت بار مدار نظام جهانی سرمایه دورنگه‌دارند (کوبا) و یا با نه پیوستن به و دوری از نهادهای بین المللی مثل بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و مخالفت با سیاست‌های گلوبالیزاسیون می‌خواهند خود را برای گسست از مدار نظام جهانی که امروز بیش از هر زمانی در گذشته تحت سیطره‌ی آمریکای نومحافظه‌کاران قرار گرفته اند، آماده سازند (نظیر دولت‌های ونزوئلا، بولیوی و ...).

۲- دولت‌هایی که با دولت آمریکا "انتلاف" کرده و یا در انتظار "کرامت" آمریکا، با آن دولت مامشات می‌کنند و یا با آن در جهت نفوذ در کشورهای جهان به رقابت و تبانی متوسل می‌شوند، در تحلیل نهایی به خاطر پیروی از منطق فلاکت بار و ویران‌ساز حرکت سرمایه به خطر اصلی و دشمنان مردمان آن کشورها تبدیل می‌شوند.

۳- ولی خطرناک تر از دولت‌های فوق که به هیچ وجه از جانب مردمان کشورهای خود حمایت نمی‌شوند، روشن‌فکران و شخصیت‌هایی هستند که در بین این که نسبت به جنایات نومحافظه‌کاران اظهار "انزجار" می‌کنند ولی از یکه تازیهای نظامی آمریکا براساس این منطق که گویا این نظامی‌گری در درازمدت به سرنگونی رژیم‌های ارتجاعی و به رشد و توسعه‌ی حق تعیین سرنوشت ملی به‌ویژه در منطقه‌ی خاورمیانه و... منجر خواهد شد، حمایت می‌کنند. این روشن‌فکران و فعالان سیاسی که در بین اپوزیسیون داخل و خارج ایران نیز به وفور یافت می‌شوند، معتقدند که چون برای مقابله با دیکتاتورهایی مثل صدام حسین در عراق و حاکمین رژیم جمهوری اسلامی در ایران راه و چاره ای نیست، پس باید از حرکت‌های نظامی آمریکا در منطقه حمایت کرد.

۴- حامیان این چنینی پیرامون حمله نظامی و اشغال عراق توسط نیروهای نظامی آمریکا در پیروی از اقلیت با نفوذی از روشن‌فکران خارجی (غیرایرانی) نظیر مایکل ایگناتیف، برنارد کوشنر، سلمان رشدی، چارلز کراتهامر، تامس فریدمن و .... می‌گویند که این نظامی‌گری نوعی "امپریالیسم حقوق بشری" و "امپریالیسم هومانیتیستی" است که در طول زمان به سرنگونی این حاکمیت‌ها در سوریه، ایران و .... منجر خواهد شد.

می‌خواهند نظام جدید شان را در یک امپراتوری پُرازهرج و مرج و آشوب، بنا سازند. آیا آنها ویا سیاست‌هایشان در گستره‌ی حاکمیت آمریکا در سالهای آینده نیز ادامه خواهند داشت؟ در حال حاضر هم در آمریکا و هم در خارج از آن، افراد و گروه‌های متعددی معتقدند که بعد از پایان دوره‌ی ریاست جمهوری جورج بوش در آخرسال ۲۰۰۸، رئیس‌جمهور جدید و کابینه‌اش با طرح سیاست‌های جدید و پیاده ساختن آنها عواقب و تبعات فلاکت بار فجایع جنگ عراق و طوفان کاترینا را جبران ساخته و " آب رفته به‌جوی" را برخواهند گرداند. اما بسیاری از افراد سرشناس که در نتیجه‌ی پژوهش و شرکت در مبارزات ضد جنگ از اعتبار سیاسی قابل توجهی برخوردار هستند، معتقدند که آموزه‌ها و ترفندهای نومحافظه‌گرایی به‌قدری در اعماق زیرساخت‌های نظامی، سیاسی و اقتصادی و نهادهای دولتی و خصوصی نفوذ کرده و با آن‌ها درهم تنیده شده که با یک انتخابات و تغییر رئیس‌جمهور امکان ندارد که جهان فعلی را از هرج و مرج و آشوبی که نومحافظه‌کاران به‌وجود آورده اند، به آسانی نجات داد. لپ مطلب این افراد سرشناس از نوام چامسکی و گارسیا مارکز گرفته تا گونتر گراس، اریک هابیسام، سمیر امین و ... این است که باید در پی یک راه‌برد و راهکار اساسی و رهایی بخش بود. در این‌جا این سؤال مطرح می‌شود که مردم جهان چگونه باید و یا می‌توانند در مقابل قدر قدرتی، یکه تازی و سیطره جویی‌های آمریکای نومحافظه‌کاران مقاومت کرده و با انتخاب یک راه حل اساسی و استراتژیک، خود را از محور فلاکت بار نظام جهانی‌ها سازند؟ در جمع بندیها و نتیجه‌گیریهای این مبحث، نگارنده کوشش می‌کند که با اشاره به برخوردها و تمایلات دولت‌ها و نیروها در سطح بین‌المللی، نسبت به پروژه جهانی نومحافظه‌کاران، پاسخی در خور تامل به سؤال فوق داده باشد.

۱- برخی از دولت‌ها در تهاجمات و سیطره جویی‌های نومحافظه‌کاران به " مونتلفین اصلی و مطیع رژیم بوش تبدیل شده و عملاً و مستقیماً در غارت کشورهای به‌ویژه جهان سوم، سهمیم شده اند (نظیر انگلستان، استرالیا، هلند و ...). برخی دیگر از دولت‌ها چون خود را فاقد قدرت مقابله با آمریکا می‌دانند، به آن پیوسته اند (نظیر لهستان، بلغارستان، رومانی و ...). برخی دیگر در رقابت و تبانی با آمریکا خواهان سهمیه‌ی بیشتر در غارت منابع طبیعی کشورهای جهان سوم هستند (مثل روسیه، چین و ...).

در برخورد با آنها احتیاط لازم را بهجا می آوردند. ولی آنچه که در اینجا شایان توجه است این است که در آن دوره بودند روشن فکران و استادان حقوق بگیریری که سالها با معرفی و جا زدن خود به عنوان سمپات و حامی جنبش های صلح خواهی، استقلال خواهی و ضد امپریالیستی نه تنها موفق شدند که با مهارت هويت خود را از انظار و توجه روشن فکران ضد نظام جهانی پنهان نگهدارند، بلکه با توسل به ترفندهای جاسوسی موفق شدند که در میان فعالین سیاسی چپ، ملی گرا و دموکرات مقام و منزلتی کسب کنند و به محفل ها و دوره ها و جرگه های آنان نفوذ کنند. در اینجا در ارتباط با ایران باید از دو نفر محقق و روشن فکر - دکتر داند و ویلبر و دکتر ریچارد کاتم - نام برد. این دو روشن فکر که در سالهای مبارزاتی ملی شدن صنعت نفت و در دوره ۲۷ ماهه حکومت ملی دکتر مصدق در ایران زندگی می کردند، به قدری با مهارت و هوشیاری به حمایت خود از خواسته های استقلال طلبانه و دموکراتیک مردم ایران تظاهر می کردند که تعداد قابل توجهی از روشن فکران آنها را به محافل سیاسی خود دعوت کرده آنها را از تبار هاوارد باسکرویل محسوب می داشتند. غافل از این که این دو محقق و استاد دانش گاه در آن سالهای پر تلاطم، به طور مستقیم برای سازمان "سیا" کار می کردند. دونالد ویلبر که چندین سال در دانش گاه تهران تدریس می کرد و مورد اعتماد دانشجویان خود بود، با ماموران عالی رتبه نظامی و سیاسی "سیا" که در نیمه دوم سال ۱۳۳۱ (بعد از پیروزی قیام تاریخی سی تیر ۱۳۳۱) و در نیمه اول سال ۱۳۳۲ (بعد از قتل محمود افشار طوس، رئیس شهربانی وفادار دولت ملی) خود را برای اجرای ماموریت ایجکس (کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲) آماده می کردند، تماس مستقیم و دائمی داشت. بعد از پیروزی موفقیت آمیز کودتای ۲۸ مرداد، ویلبر نتیجه گیری و جمع بندیهای این ماموریت را در یک کتاب به عنوان یک رهنمود به رشته تحریر درآورد. این کتاب به عنوان یک رهنما سالها مورد استفاده کودتاچیان در اکناف جهان به ویژه در کشورهای آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین قرار گرفت. کاتم نیز سالها در دوره اقامت خود در تهران با تظاهر به حمایت از جنبش ملی گرایی و ملی شدن صنعت نفت، روشن فکران زیادی و از جمله ملی گرایان، را خاطر خواه خود ساخت. بعد از بازگشت از ایران به آمریکا، کاتم کتابی به نام "ناسیونالیسم در ایران" در سال ۱۹۶۴ منتشر کرد که در آن

امر نفوذ در داخل سازمانهای چپ توسط "سیا" در جهت ایجاد انشعاب، تشتت فکری و بدگمانی در بین اعضاء و بالاخره تضعیف و انحلال این سازمانها بیش از سی سال پیش توسط سیمور هرش طی مقالاتی در سالهای ۱۹۷۲-۱۹۷۴ بر ملا گشته بود. گستره فرهنگی که در آن "سیا" نقش کلیدی مهمی را در دوره "جنگ سرد" بازی می کرد، در کشورهای مختلف جهان بود. در این زمینه "سیا" تلاش می کرد با اشاعه اندیشه های ضد برابری و ضد کمونیستی از طریق نفوذ و سپس تأثیر گذاری بر روی نهادهای فرهنگی و روشن فکران، از یک سو جنبش های رهایی بخش ملی را اخته و تضعیف سازد و از سوی دیگر با تبلیغات علیه "کمونیسم بین المللی"، "خطر سرخ" و "خطر زرد" افشار مختلف مردم به ویژه شاعران، نویسندگان و دیگر روشن فکران بینایی را از مبارزه در راه هر نوع برابری طلبی و آزادیهای دموکراتیک متوقف ساخته و توجه اکثر آنها را به حمایت و جانبداری از سیاست کاخ سفید و "دنای آزاد" جلب کرد.

"سیا" از طریق گروههای متعلق به خود و با استفاده از بنیادهای سرشناسی مثل "بنیاد فورد"، "بنیاد راکفلر" و "بنیاد هریتاز" و "بنیاد موقوفات ملی برای دموکراسی" (NED) در سامانه های فرهنگی کشورهای مختلف جهان نفوذ کرده و در مواقع گوناگون سازماندهی کنفرانس های فرهنگی و نمایش گاههای هنری و کنسرت های باشکوه را به عهده می گرفته است. مضافاً "سیا" آثار نویسندگان و شاعرانی را که خط و سیاست جهانی واشنگتن را تصدیق و یا مورد توجه قرار می دادند، منتشر می ساخت و در مواقع متعددی در گسترش هنرهای انتزاعی (آبستره) در رودر روی با آثار هنری و ادبی که دارای محتوای ضد نظام جهانی سرمایه و یا پیام اجتماعی بودند، نقش اساسی بازی می کرد. "سیا" در دوره "جنگ سرد" قدیم به خیلی از روشن فکران در کشورهای مختلف جهان، منجمله در خود آمریکا، کمک مالی می کرد. بعضی از این روشن فکران به طور مستقیم و آگاهانه از "سیا" حقوق دریافت می کردند و بخش مهم دیگری نیز که به طور "غیر مستقیم" حقوق بگیر بودند، بعداً ادعا کردند که هیچ وقت آگاهی نداشتند که در تهیه و اجرای پروژه های فرهنگی "سیا" دست داشته اند. البته خیلی از روشن فکران و هنرمندان ضد نظام جهانی سرمایه موفق شده بودند که به هويت این روشن فکران سیاسی و "امنیتی" حقوق بگیر در آن دوره آگاهی یابند و لذا

شیلی و قتل سالوادور آلنده می گیرند، از طرف مایکل هیدن رئیس "سیا" در سخنرانی اش در ۲۱ ماه ژوئن ۲۰۰۷ در کنفرانس مورخین سیاست خارجی "به اسم" جواهرات خانواده گی" موسوم شد، این اسناد و گزارشات که فقط بیست سال از فعالیت های سیا را در دوره ۱۹۵۳-۱۹۷۳ در بر می گیرند، حاوی مطالبی است که در اینجا به بررسی بخشی از آنها می پردازیم:

تلاش در ترور و قتل رهبران جنبش های رهایی بخش ملی و کمونیست ها در کشورهای جهان سوم: به طور نمونه پیشنهاد به شاه ایران در پاییز ۱۹۵۳ که صلاح است که او بعد از دستگیری دکتر حسین فاطمی که بعد از وقوع کودتا مخفی شده بود، او را اعدام کند. این پیشنهاد که از طرف سفیران آمریکا و انگلیس در یک ملاقاتی خصوصی با حمایت و عنایت ماموران عالی رتبه "سیا" به شاه تسلیم شده بود، در سال ۱۹۵۴ بعد از دستگیری فاطمی و محاکمه قلابی و غیرقانونی وی، به مورد اجرا گذاشته شد. نمونه های دیگر این نوع ترورها و قتل ها توسط سازمان "سیا" قتل پاتریس لومومبا رهبر کشور کنگو در سال ۱۹۶۰ و ترور سالوادور آلنده رئیس جمهور سوسیالیست شیلی در جریان کودتای ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ بود. در این دوره سازمان "سیا" تلاش کرد که حداقل در هفت نوبت فیدل کاسترو را نیز ترور و یا مسموم سازد، ولی موفق نشد. یک بار "سیا" به رهبر مافیای شیکاگو (سام جیانکانا) متوسل شد که از طریق تزریق یک قرص سمی (که توسط خود سیا ساخته شده بود) به غذای کاسترو، او را به هلاکت برساند. جاسوسی در داخل آمریکا برای شناسایی فعالین سیاسی چون مالکوم ایکس، رهبران "حزب پلنگ های سیاه" و .... خذف فیزیکی آنان از طریق ترور و عموماً از طریق آدم ربایی نیز از آن جمله اند. شایان ذکر است که طبق قانون اساسی آمریکا و مقررات دولتی قرار بر این است که نوع جاسوسی در داخل آمریکا توسط "اف بی آی" (دفتر فدارل تحقیقات) که یک نهاد سری پلیسی در داخل وزارت دادگستری آمریکا است، انجام گردد و "سیا" فقط ماموریت دارد که در خارج از آمریکا به جاسوسی و آدم ربایی اقدام ورزد.

نفوذ در داخل احزاب و سازمانهای چپ و به ویژه کمونیست ها و روخوانی هر نامه ای که از آمریکا توسط افراد و یا سازمانها به کشورهای شوروی، چین و .... توسط پست فرستاد می شد: باید اضافه کرد که

هنر" معرفی می‌کردند و بعدها، از این که در دهه‌ی ۱۹۵۰ برای "سیا" کار کرده و حقوق بگیر آن سازمان بودند، اظهار بی اطلاعی کرده و خود را به "نادانی" می‌زدند.

چگونه امکان داشت که این روشن‌فکران سالیان درازی متوجه فقدان حتی یک نقد از جانب شان در برخورد به سیاست های نژادپرستانه و امپریالیستی دولت های آمریکا ( در آمریکای لاتین ) ، فرانسه در ویتنام (۱۹۴۸-۱۹۵۴) و الجزیره (۱۹۵۶-۱۹۶۲)، انگستان در مالایا و برمه (۱۹۴۸-۱۹۵۳) نگردند! در عرض ۱۰ سالی که راسیسم، ملیتاریسم و امپریالیسم آمریکا در دهه‌ی معروف به دوره ی مک کارتیسم (۱۹۴۸-۱۹۵۷) تشدید یافته بود، این روشن‌فکران به اصطلاح "بی طرف" و "شیدا" در گردهمایی های مختلف فرهنگی و آکادمیک که برپا می‌کردند ، کوچک ترین اشاره و انتقادی به سیاست های نژادپرستانه و امپریالیستی طبقه حاکم آمریکا، نمی‌کردند.

ن.ناظمی - شهریور ۱۳۸۶



مطالبی راجع به...بقیه از صفحه آخر

کنند.

نظامیان آمریکا مرتبا نیروهای ایرانی را متهم می‌کنند که به مبارزان عراقی استفاده از موشکهای انفجاری نفوذ یابنده، بمبهای نفوذیابنده در بدنه‌های ضخیم را آموزش می‌دهند. لانچ مدعی است که آنها در داخل عراق دست به عملیات می‌زنند. نظامیان آمریکا می‌گویند که این موشکهای نفوذیابنده ساخت ایران است و به عراق فرستاده می‌شود تا به دست افراطیون شیعه رسیده و در عملیات علیه آمریکا و متحدانش به کار گرفته شوند. ایران این ادعا را رد می‌کند.

[www.uruknet.info?p=36129](http://www.uruknet.info?p=36129)

یک بررسی : تکرار تاریخ

راسل مریم - ۱۰ سپتامبر ۲۰۰۷  
در حالی که انتقادات مشابهی از گیرکردن آمریکا در مهلکه‌ی عراق می‌شود که همانند آنچه که در ویتنام اتفاق افتاد، این مقایسه‌ها با گزارش ژنرال دیوید پترائوس به کنگره بازم بیشتر شده‌است.

درست همان‌گونه که رئیس جمهور بوش از ژنرال والا مقامش خواست که در مقابل انتقادات روبه افزایش سیاسی، از جنگ در عراق دفاع کند، ۴۰ سال پیش رئیس جمهور جونسون ژنرال ویلیام

وستمورلند را به واشنگتون

های مختلف در پنجاه و چهار سال دوره " جنگ سرد" قدیم (۱۹۴۷-۱۹۹۱) دارای نام و مقام بوده و جزو روشن‌فکران شاخص و سرشناس محسوب می‌شدند. ولی تا زمان چاپ کتاب " سیا " و " جنگ سرد فرهنگی" توسط خانم فرانسیس ساندرز در سال ۱۹۹۸، بسیاری از مردم و فعالین سیاسی نمی‌دانستند که این افراد معروف و "سرشناس" به طور مستقیم و غیر مستقیم از " سیا" حقوق می‌گرفتند.

در کشورهای اروپایی نیز "سیا" روشن‌فکران ضد کمونیست و ضد جنبش‌های برابری طلبی را تحت عنوان " چپ دموکرات" " لانس" و محبوب می‌ساخت. این روشن‌فکران شامل چپ‌های سابق مثل اگناسیوسیلونی، استفن اسپنسر، آرتورکوستلر، ریمون آرون ، جورج اورول و آندره ژید بودند.

در دهه‌ی ۱۹۵۰، "سیا" با کمک سیدنی هووک برای تشکیل "کنگره‌ی آزادی فرهنگی" هزینه‌ای سنگین را متقبل شد. این سازمان در واقع یک نوع "ناتو"ی فرهنگی بود که انواع و اقسام چپ‌های سابق و روشن‌فکران راست ضد شوروی و ضد استالین را متشکل می‌ساخت. زنده‌گی فرهنگی این روشن‌فکران، زنده‌گی پر از مبارزه علیه دست‌آوردهای اتحاد جماهیرشوروی تحت نام مبارزه علیه " استالینسم" و دولت‌گرایی بود.

این روشن‌فکران به‌ویژه در دهه‌های ۱۹۵۰-۱۹۶۰، از منابع مالی هنگفت و فرصت‌های مناسبی که "سیا" در اختیار آنها می‌گذاشت، استفاده می‌کردند و از سرمایه‌داری و ارزشهای حاکم بر بازار در "جهان آزاد" تحت نام " فرهنگ غربی" و ارزشهای " سیاسی آمریکایی و اروپایی " دفاع می‌نمودند. آنها با هیاهو تبلیغات وسیع تحت عنوان " مرگ بهتر از سرخ بودن است"، به ضدیت علیه صلح خواهی ، برابری طلبی و سیاست‌های " استالینیستی" در شوروی و چین برمی‌خواستند. در زمان اوج‌گیری مک‌کارتیسم در آمریکا ، این روشن‌فکران و هنرمندان حقوق بگیر تحت نام مبارزه علیه " توتالیتراریسم استالینیستی" به دفاع از مبارزات امپریالیست‌ها در الجزیره ، ویتنام و ... پرداخته و سیاست‌های نژاد پرستانه‌ی رایج در آمریکا را به بهانه‌ی مبارزه علیه " کمونیسم بین‌المللی " و "خطر سرخ" توجیه می‌کردند.

آنچه که در مورد این روشن‌فکران مختلف جلب توجه می‌کند، این است که آنها همیشه خود را به عنوان " جوینده‌گان حقیقت"، "هومانیست"، " روشن‌فکران شیدا و یا هنرمندان وارسته و طرفدار " هنر برای

حمایت خود را از مبارزات ملی مردم ایران و رهبری مصدق اعلام کرد. در دهه ۱۹۶۰، کاتم در میان دانش‌جویان ایرانی مقیم آمریکا، به عنوان یک روشن‌فکر محقق آمریکایی معروف گشت و در سال ۱۹۷۰ رسماً از شرکت در جنبش‌های دو هزار و پانصد ساله خودداری کرده و در عوض دعوت دانش‌جویان درون کنفدراسیون را برای سخنرانی در کنفرانس‌های ضد جشنهای دو هزار و پانصد ساله پذیرفت. هویت امنیتی کاتم هیچ‌وقت و تا زمان فوت او که در اواسط دهه‌ی ۱۹۹۰ اتفاق افتاد، بر ملا نگشت. در سال ۲۰۰۳، در پنجاهمین سال‌گرد کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲، اسناد و مدارک متعددی از طرف وزارت امور خارجه‌ی آمریکا به همین مناسب برای اولین بار منتشر شد، که نشان داد که کاتم نیز مثل بعضی از روشن‌فکران محقق، سالها در خدمت و حقوق بگیر سازمان "سیا" بوده و در جریان اقامتش در ایران با کرمیت روزولت و دیگر دست‌اندرکاران کودتای بیست و هشت مرداد در تماس بوده‌است. تعداد این نوع روشن‌فکران و هنرمندان حقوق بگیر از "سیا" در خود آمریکا و کشورهای اروپایی در سالهای اوج‌گیری " جنگ سرد" قدیم دو چندان بود. نشریات تحقیقی متعددی توسط روشن‌فکران در این دوره در آمریکا و در اروپا انتشار می‌یافتند که مدیران و سردبیران آنها به طور " مستقیم " و یا " غیرمستقیم" از "سیا" حقوق و یا کمک مالی می‌گرفتند ، اهم این نشریات عبارت بودند از: "Encounter" "Kenyan Review" "Partisans Review". این نشریات و گرداننده‌گان آنها در ظاهر وانمود می‌کردند که به احزاب حاکم درون حاکمیت در آمریکا تعلق ندارند و حتی با سیاست‌های آنها مخالفند. در میان روشن‌فکرانی که از "سیا" کمک مالی گرفتند و عموماً در نشریات فوق مقالات انتقادی می‌نوشتند، نام اشخاص زیر ذکر گردیده‌اند:

- ایروین کریستول - ملوین لسکی - اسایاه برلین - استفن اسپندر شاعر و سردبیر مجله Encounter در لندن - سعیدی هووک ( فیلسوف و سردبیر مجله "Partisan" ) - مکوین لسکی ، سردبیر "The New Leader" " دانیل بل ناشر - درایت بل ناشر - دوایت مک -public Interest - چلاد میلوش -رابرت لول -اروین هوو ناشر مجله "Dissent" هانا آرنه(نویسنده کتاب "ریشه‌های توتالیتراریسم" - ماری مک کارتی ( نویسنده و ژورنالیست معروف).

این نویسندگان با نشر مجلات و گاهنامه



فراخواند که ادامه جنگ در جنوب شرقی آسیا را تایید کند.

وی در برابر کنگره در سال ۱۹۶۷ گفت که نیروهای آمریکا پیروز خواهند شد و "نوری در انتهای این تونل پدیدار شده است". او مدعی شد که دشمن (ویت کونگ و ارتش ویتنام شمالی) شکست خورده‌اند و دیگر به مثابه یک نیروی تهاجمی به حساب نمی‌آیند.

جنگ فرسایشی

این اولین بار بود که یک فرمانده در جریان ادامه جنگ در برابر کنگره سخن می‌گفت و با دست زدنهای توفان آسانی مواجه شده و اعلام کرد: ما جلو مهاجمان کمونیست را خواهیم گرفت.

در دیدار دیگری و ستورلند گفت: این جنگ مثل سایر جنگها نیست... خطوط مشخص جبهه‌ای وجود ندارد، جز تغییرات دائمی صحنه و عملیات کوچکی که در سراسر کشور بخش می‌باشند.

او خوشبینانه ادعا کرد که نیروهایش یادگرفته‌اند با ارتش ویتنام (منظور ارتش پوشالی جنوب ویتنام است - مترجم) همکاری کنند و به ایجاد یک دولت قانونی کمک نمایند.

او بعدا مدعی شد: پیروزی در یک جنگ فرسایشی و پاکسازی و غلبه بردشمن حدود ۲ سال طول خواهد کشید و جنگ به مرحله‌ای رسیده است که پایان آن دیده می‌شود. تمام این پیامها به قصد سیاسی بیان می‌شدند تا حمایت مردم آمریکا را از جنگ به دست آورند.

ضربه‌ی هولناک

ضربه‌ی تهاجم نت در ژانویه ۱۹۶۸ در بیش از ۱۰۰ شهر مورد حمله قرار گرفته، از جمله به مرکز فرماندهی و ستورلند و سفارت آمریکا در سایگون که به مدت چند ساعت اشغال شد، را چه کسی انجام داد؟ چندماه بعد آقای ژنرال تقاضای نیروی بیشتری نمود. آمریکائیان از تلفات سنگین رنج می‌بردند تا این که آتش بس در سال ۱۹۷۳ آغاز شد.

ژنرال پترائوس پیام مشابهی را با گفتن این که عملیات "موجی" باعث بهبود امنیت بغداد شده و تعداد حملات در استان الانبار را کاهش داده است و این که نیروهای بومی آمریکا به جای گشت زنی با زرهپوشها، به میان مردم می‌روند.

در حالی که او فرض می‌کند که طی عملیات موجی، پیشرویه‌های سیاسی کمتری رخ داده، خوشبینانه مدعی است که به رهبران سیاسی عراق باید وقت بیشتری داده شود و لذا آمریکا می‌بایستی در آنجا بماند.

جون کری، سناتور دموکرات در تلویزیون ای.بی.سی. گفت این ماموریت فاجعه انگیز است.

آنچه که باقی می‌ماند این است که ببینیم ژنرال پترائوس به سرنوشت همقطاراناش گرفتار نشود.

فعالیت لیبرالی

بعد از شوک ناشی از حمله‌ی متقابل در جریان تهاجم نت، جونسون گسیل نیروی بیشتر را محدود کرد. در حالی که درخواست گسیل ۲۰۰ هزار نیرو توسط و ستورلند، فرمانده نیروهای مسلح ارتش آمریکا، رد شد، وی در سال ۱۹۷۲ باز نشسته گردید.

این ژنرال کمی بعد گفت: ماجنگ را از نظر نظامی نباختیم. واقعیت این است که ما به مثابه یک ملت به تعهدات خود در جنوب ویتنام خوب عمل نکردیم.

۱۰ سال بعد او درخواست ۱۲۰ میلیون دلار غرامت از تلویزیون سی.بی.اس. کرد، به خاطر این که این تلویزیون گزارش وی دایر بر قدرت دشمن در ویتنام، رئیس جمهور - و بنابه تعریف مردم آمریکا - را مایوس کرده بود.

هیئت داورى بعد از ۴ ماه شنیدن سخنان طرفین پیشنهاد داد که تلویزیون مزبور از و ستورلند معذرت خواهی کند و او آن را پذیرفت.

او در گفت‌وگویی با آژانس خبری آسوشیتدپرس اعلام کرد: من نه معذرت خواهی می‌خواهم و نه متاسفم. من آویزان مانده‌ام. به من تف کردند. باید این گزاره گویی‌ها را کنار گذاشت.

ژنرال و ستورلند در سال ۲۰۰۵ در ۹۱ سالگی مرد.

[www.urukenet.info?p=36137](http://www.urukenet.info?p=36137)

**مژور ژنرال انگلیس به استراتژی آمریکا در عراق حمله می‌کند**

آژانس مطبوعاتی فرانسه: شنبه ۱ سپتامبر ۲۰۰۷

لندن: به گزارش روزنامه‌ها، رئیس ارتش انگلیس طی تجاوز ۲۰۰۳ به عراق، حمله‌ی شدیدی به ایالات متحده در مورد کشتاندن کشور به جنگ و آشوب، نمود.

ژنرال سر مایک جکسون به سیاست قبل از تجاوز آمریکا انک "ورشکستگی معنوی" زد و گفت که رامسفلد وزیر دفاع آمریکا یکی از مسئولان درجه‌ی اول وضعیت کنونی در عراق است.

این ژنرال باز نشسته اضافه کرد که اتهام زنی در مورد هم راهی با تروریسم جهانی، "ماهرانه" نیست چرا که این به جای سازنده‌گی

کشور و پیش بردن دیپلوماسی، باعث به صحنه آوردن نیروی نظامی بیشتری می‌شود.

این اظهار نظر باعث ناراحتی دولت انگلیس شد که کوشید تا کشمکشهای موجود در عراق با آمریکا را، از طریق پافشاری روی این که این درگیریها از جنوب عراق و بصره فراتر نخواهد رفت، تخفیف دهد.

ژنرال جک کین معاون قبلی ستاد ارتش آمریکا ماه گذشته گفت به علت بدتر شدن وضعیت امنیتی در مناطق تحت اشغال انگلیس، واشنگتن دچار ناتوانی شده است.

حدود ۵۵۰۰ نفر از ارتش انگلیس، نیروهای امنیتی عراق را آموزش می‌دادند. اما گزارشات رسانه‌ها در لندن حاکی از آن است که آنها باید مناطق تحت نظر انگلیس را فوراً به نیروهای عراق واگذار کنند.

دیوید میلیباند وزیر دفاع و دس براون در مقاله مشترکی در واشنگتن پست روز جمعه نوشتند که وقت آن رسیده است که بعد از هفته‌ها انتقاد بی‌جا، این تحویل‌دهی صورت بگیرد.

آنها می‌گویند: سوآلی که برخی می‌کنند این است که آیا نیروهای انگلیسی در بصره شکست خورده‌اند؟ جواب نه است.

مما معتقدیم که ما در راه کامل کردن حق حاکمیت عراقیها (بخان وابسته‌گی عراقیها) به گونه‌ای که طرح ریزی شده است، قرار داریم. پادشاهی انگلستان به وظیفه‌ای که ۴ سال پیش گرفته، عمل می‌کند.

نخست وزیر گوردون براون که در ۲۷ ژوئن جای تونی بلر را گرفت، مورد حمله‌ی برخی از مفسران است که بیشتر از تونی بلر در مسئله عراق صلح طلب است. در حالی که بلر دوش به دوش رئیس جمهور آمریکا جورج دابلیو بوش حرکت می‌کرد.

بلر در مورد زمان بندی عقب نشینی نیروهای بریتانیا از عراق مقاومت می‌کرد. به بهانه‌ی این که آنها وظایف روشنی دارند که باید انجام شوند.

پنتاگون این هفته اعلام کرد که آماده است به بصره نیرو بفرستد تا جلو ناآرامیها را بگیرد.

... جکسون می‌گوید: آن چه که در جنوب و سایر مناطق عراق روی داده این است که وظیفه‌ی اولیه از نظر امنیتی باید توسط عراقیها انجام می‌گرفت و نیروهای ائتلافی خشنودند که آموزش و توسعه‌ی نیروهای عراقی مناسب بوده است...

جکسون تصمیم کنترل اوضاع به دست پنتاگون را بعد از حمله به عراق نادرست خواند. او استدلال می‌کند که تمام برنامه ریزیهای وزارت امور خارجه‌ی آمریکا

باشکست مواجه شده‌اند.

او اضافه می‌کند: منحل کردن ارتش عراق و نیروهای امنیتی بعد از سرنگونی صدام حسین کوتاه‌نظرانه بود. مامی‌بابستی بخش امنیتی عراق را تحت فرمان نیروهای ائتلافی نگه می‌داشتیم.

(مثل معروفی است که می‌گوید: وقتی زمین برای شخم زدن سفت باشد، گاوها همدیگر را شاخ می‌زنند و عدم پیشروی را از زور زدن دیگری می‌دانند - مترجم)

[www.ruknet.info?p=35865](http://www.ruknet.info?p=35865)

**محققین می‌گویند: اورانیوم تضعیف شده جان هزاران نفر را در بصره تهدید می‌کند**

(صدای عراق) - بصره ۲۷ اوت ۲۰۰۷:

بر اساس اظهارات خاجاک وارتانیان متخصص اندازه‌گیری تشعشعات اتمی در ایالت بصره، سطح تشعشعات رادیوآکتیو در مناطق جنوب بصره خطر جانی فوری برای هزاران نفر از ساکنین آن مناطق را نشان می‌دهد که بیش از پیش دچار سرطان و ناقص‌الخلقه‌گی می‌شوند.

او توضیح داد که: آمارها افزایش تعداد گرفتار شده‌گان به سرطان را نسبت به ۴ سال گذشته، نشان می‌دهند: ۶۲ نفر از ۱۰۰ هزار نفر در مقابل ۳۵ نفر از ۱۰۰ هزار نفر در سال ۱۹۹۷.

قرار گرفتن انسانها در معرض تشعشعات اورانیوم تضعیف شده نه تنها باعث افزایش سرطان شده بلکه تعداد نوزادان ناقص‌الخلقه را نیز افزایش داده است. اثرات دیگر شامل ازکارافتادن کلیه‌ها، امراض پوستی، حساسیت، نازایی و یا سقط جنین تکراری شده‌است...

طبق نظر وارتانیان، مسئله از زمان شروع جنگ خلیج در سال ۱۹۹۱ به وجود آمد، وقتی که آمریکا و نیروهای ائتلافی از اورانیوم تضعیف شده برای بمباران مناطق زیربنایی عراق استفاده کردند. طی تجاوز نظامی به رهبری آمریکا در سال ۲۰۰۳ نیز اورانیوم تضعیف شده در حمله به اهداف نظامی در بصره، به‌کار گرفته شد که به مناطق مسکونی نزدیک بودند.

مجموعه مناطق آلوده شده در بصره در سال ۲۰۰۴ بالغ بر ۱۰۰ عدد می‌شد. محققان محیط زیست حکومت‌های محلی و مرکزی را متهم می‌کنند که در برخورد به این مسئله اهمال می‌کنند. در سال ۲۰۰۳، دولت عراق اجازه داد که آهن‌های باقی مانده در میدانهای جنگ به فروش برسند. این امر به افزایش

حوادث سرطانی در ایالت بصره منجر شد... وارتانیان در رابطه با درجه‌ی آلودگی و اندازه‌گیری آن گفت: تمام وسایل آلوده باید از بصره خارج شده و در مکانی غیر مسکونی دفن شوند. پیشنهادی به دولت عراق دادیم برای معین کردن محل دفن تانکها در ۲۰۰ کیلومتری جنوب بصره... اما جوابی دریافت نکردیم.

آمار جدید نشان می‌دهد که ۱۴۰۰ بدنه ماشینهای متعلق به ارتش عراق توسط بمبهای آلوده به اورانیوم تضعیف شده در سال ۱۹۹۱ موجودند. این وسایل در جنگ ۲۰۰۳ توسط ارتش عراق مورد استفاده قرار گرفتند....

[www.ruknet.info?p=36723](http://www.ruknet.info?p=36723)



## پیام تشکر و همبستگی مبارزاتی

توسط خوزه ماریا سیسون

پایه‌گذار و رهبر حزب

کمونیست فیلیپین

مشاور اصلی جبهه‌ی

دموکراتیک ملی فیلیپین

رئیس اتحادیه‌ی بین‌المللی

مبارزه خلقها

۱۹ سپتامبر ۲۰۰۷

رفقا و دوستان گرامی،

باگرم‌ترین سپاس از همبستگی‌تان!

من عمیقاً خوشحال و متشکرم از تمامی شما که این دیدار بحث و گفت‌وگو را برای تمرکز روی وضعیت من ترتیب داده‌اید که حاکی است از تایید مجدد همبستگی‌تان و برای شادمانی در مورد آزادی موقتی‌ام از زندان و آماده‌گی برای مبارزات پیش رو.

من بسیار خوشنودم که بعد از ۱۷ روز ماندن در یک سلول ۲،۵ در ۳،۵ و ارتفاع ۳،۵ و ۷ روز بازجویی متمرکز ۵ و ۶ ساعته‌ی روزانه و با لامپهای گرم‌زا بر بالای سرم، آزادم. دادگاه لاهه دلایل کافی برای نگهداشتمن در بازداشت قبل از محاکمه، نیافت.

به‌خاطر آزادی‌م، از وکیل‌هایی با تمام توانشان

از نظر قانونی تلاش کردند و احزاب، سازمانهای توده‌ای، شخصیتها و توده‌های وسیع در آلمان و دیگر کشورها که مجدانه در ادامه‌ی مبارزات سیاسی شان از حقوق و آزادی‌م دفاع کردند، تشکر می‌کنم.

فشارهای جسمی و شکنجه‌های روانی من در دُج شونینگن که مشابه گوانتانامو است، مرا به‌یاد تجربه‌ی پر درد و رنجی انداخت که در زمان حکومت دیکتاتوری فاشیستی مارکوس با آن روبه‌رو شده بودم.

اما رنجی که این بار کشیدم به خاطر آن بود که اتهامات سیاسی‌ای که به من در مورد کشته شدن دونفر از نظامیان آروویو به نامهای کینتانار و تابارا وارد کردند، به‌کلی بی‌ربط بودند. واقعیت این است که من هیچ دستی در این اتفاقات نداشته‌ام. نتیجتاً هیچ دلیل مستقیم کافی اثبات‌کننده در این مورد علیه من موجود نیست.

درانتشارات حزب کمونیست فیلیپین و ارتش نوین خلق به کرات توضیح داده شده که به دستور دادگاه خلق، ارتش نوین خلق مسئولیت دست‌گیری این افراد را به‌خاطر اعمال جنایت‌کارانه شان داشته‌است. این افراد مسلح و خطرناک بوده و در مقابل توقیف‌شان مقاومت می‌کردند.

به علاوه گروه تعقیب دادگستری حکومت مانیل اتفاق روی داده در مورد این دونفر را به مثابه قتل رد کرده و آن را در زمره‌ی عملیات ویژه شورش علیه من و ۵۰ نفر دیگر در فیلیپین دانسته است. دادگاه عالی فیلیپین در ۲ ژوئیه‌ی ۲۰۰۷ این اتهام شورش و از جمله حادثه‌ی قتل دونفر و فرضیات در این مورد را مردود دانست.

مع‌الوصف، شمشیر داموکلس هنوز هم بر بالای سرم آویزان است. اداره‌ی تعقیب قبل از آن که از دادگاه دستور داشته باشد مرا در بازداشت و در سلولی زندانی کرد. هم‌اکنون بر اساس گزارشات موجود، ۶ مامور از جانب وزارت دادگستری هلند و پلیس به مانیل رفته‌اند تا با هم‌تایان فیلیپینی شان مذاکره کنند.

من با تمایزگذاریهای عظیمی هم‌اکنون روبه‌رو هستم. دو دولت امپریالیستی و یک دولت دست‌نشانده علاقه‌مند به نابودی جسمانی و سیاسی من گرفته‌اند. شما آگاه هستید که تمامی اتهامات علیه من در مورد تحریک کردن آدم‌کشان، محصول سفارت‌خانه‌ی آمریکا، سفارت هلند و پایگاه هوایی کلارک آمریکا که اکنون توسط دولت مانیل اداره می‌شود، می‌باشد. نگرانی زیادی در مورد اتهام

## مطالبی راجع به خاورمیانه

### آمریکا در مرز عراق - ایران پایگاه می سازد

رویتر - ۱۰ سپتامبر ۲۰۰۷ :  
یک مسئول نظامی آمریکا امروز گفت که باید پایگاهی در مرز عراق که شایع است از آنجا اسلحه برای مبارزان قاچاق می شود، ساخته شود تا جلو آن گرفته شود.  
این پایگاه که نظامیان آن را "منطقه‌ی حمایتی حیاتی" می‌نامند، در نزدیکی مرکز فرماندهی تقویت مرزها در بدره واقع در بخش مرکزی ایالت وسبط قرار خواهد داشت.  
این ایالت که مرکز حملات شدید نظامی آمریکا علیه میلشیشای شیعه است که به

قاچاق اسلحه می پردازند. منطقه‌ای مرزی که حدود ۲۰۰ کیلومتر را دربرمی‌گیرد.  
گفته می شود که این پایگاه دائمی نبوده و تا ۲۴ ژوئیه آماده شده و تازمانی که لازم باشد بردوام خواهد ماند.  
در این پایگاه ۲۰۰ سرباز گرجستانی در نقاط بازرسی مستقر شده و به کنترل مرزها خواهند پرداخت.  
سرتیپ فلیک لانچ، فرمانده نیروی ارتش آمریکا در بخش مرکزی عراق، امروز به وال استریت جورنال گفت: ما مسئله‌ی عمده‌ای در رابطه با ورود تجهیزات ایرانی به عراق داریم. این دخالت ایران اشکال آفرین

است که باید جلو آن را بگیریم. این روزنامه جزئیات بیشتری در مورد این پایگاه داد. در خود پایگاه ۲۰۰ سرباز زنده‌گی خواهند کرد که در ۶ کیلومتری مرز قرار داشته و در نوامبر آماده بهره برداری خواهد شد.  
گفته می شود نظامیان آمریکا دستگاههای اشعه ایکس و کشف مواد منفجره در ضابطیه که مرکز عمده عبور و مرور بین ایران و عراق است نصب خواهند کرد.  
در ۱۹ اوت، لانچ ادعا کرد که ۵۰ عضو برجسته سپاه پاسداران در داخل عراق، افراتیون شیعه را تمرین می دهند تا به نیروهای انتظامی آمریکائی و عراقی حمله

تقیه در صفحه ۱۷

## تبارشناسی و کالبد شکافی ایدئولوژی نو محافظه کاران (بخش دوم)

اشغال نظامی عراق عمل‌کرد و سیاست های امپریالیستی ویژه ی نومحافظه کاران را به عیان در مقابل افکار عمومی جهانی بر ملا ساخت. بدون شناخت دقیق از ایدئولوژی آنان نمی توان به‌طور جامع از اوضاع کنونی و آینده ی جهان و به‌ویژه خاورمیانه یک سیمای مناسب و متعالی در انظار عمومی ترسیم کرد.  
اکثر نومحافظه کاران حاکم هیچ سنخیتی از نظر وابسته‌گی به محافظه کاران و لیبرال های سنتی و قدیمی ندارند. به قول فرانسیس فوکویاما (که در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ با

نوشتن کتاب " پایان تاریخ" معروف شد و امروز علیرغم اختلافات شدید با اکثر نومحافظه کاران درون رژیم بوش در زمینه های سبک کاری و تاکتیک ها، یکی از پدران معنوی نومحافظه گرایی محسوب می شود): "نومحافظه کاران به هیچ وجه از وضع موجود دفاع نمی کنند. به عبارت دیگر آنها هر نوع هیرارشی، سنت و طبیعت انسانی را رد می کنند( وال استریت جورنال" ۲۴ دسامبر ۲۰۰۳). بر خلاف محافظه کاران(واقع گرایان) و لیبرال های سنتی("انترناسیونالیست ها") نومحافظه کاران

شدیداًنسبت به الگو و مدل " دموکراسی" آمریکا تعصب خوش بینانه داشته و خواهان صدور آن حتی از طریق ارباب و جنگ به اکناف جهان هستند. آنها برآن هستند که آمریکا یک قدرت نظامی سیاسی " بلامنزاع " و " استثنایی" در جهان است و باید از طریق " حق طبیعی" که " پایان تاریخ" و ظهور " آخرین انسان " (" انسان گلوبال") به او اعطاء کرده، نهایت استفاده را برای رستگاری " بشر از طریق صدور دموکراسی " و " تغییر رژیم" و استقرار ملت - دولت های جدید ("Nation Building") بنماید.

تقیه در صفحه ۱۴

## نقش سازمان جاسوسی "سیا" در دوره جنگ سرد قدیم

سازمان امنیتی " سیا" نقش فراگیر کلیدی در پیشبرد سیاست های طبقه ی حاکمه‌ی آمریکا در دوره‌ی جنگ سرد قدیم ایفا می کرد. به غیر از نقش کلیدی که "سیا" در آماده سازی و پیاده کردن نزدیک به ۵۲ فقره کودتای نظامی در کشورهای آفریقا، آسیا ، اقیانوسیه ، آمریکا لاتین و جزایر کارائیب به‌عهد داشت ، این سازمان جاسوسی در گسترده

های دیگر نیز فعالیت کرده‌است.  
درباره گستره های متنوعی که در آنها "سیا" وارد عمل شده و فعالیت می‌کرد، کتاب ها و مقالات متعددی در پنجاه و پنج سال که از تأسیس این سازمان می‌گذرد نوشته شده اند که بررسی آنها برای تحلیل گران و مورخین و فعالین سیاسی حائز اهمیت می‌باشند. خود سازمان سیا در ماه ژوئن ۲۰۰۷ مجبور

شد که تحت فشار افکار عمومی در جهان و به‌ویژه در آمریکا ، دست به انتشار اسناد و گزارشات محرمانه‌ی " سیا" در پنجاه و پنجمین سال تولد خود بزند. این اسناد و گزارشات که فعالیت های غیر قانونی و جنایات سازمان " سیا" را در اکناف جهان از سال ۱۹۵۳ ( سال کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲) تا سال ۱۹۷۳ ( کودتای یازده سپتامبر در

تقیه در صفحه ۱۱

## با نشانیهای زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخواهید :

آدرس پُستی حزب رنجبران ایران:

Ranjbar  
P.O.Box 5910  
Washigton DC  
20016  
U.S.A

آدرس پُست الکترونیکی نشریه رنجبر :

ranjbar@ranjbaran.org

آدرس پُست الکترونیکی حزب رنجبران ایران :

ranjbaran@ranjbaran.org

آدرس عُرفه حزب در اینترنت:

www.ranjbaran.org